

از حیوانات با جهل به فصلهای آنها آگاه باشیم مانند کژدم از خاک و کاه^۱ و مارهای تکوین یافته از مو و همچون سخنانی که صاحبان فلاحت در باره تکوین زنبور انگبین یاد میکنند و میگویند هر گاه این زنبور نایاب شود میتوان آنرا از لاشه^۲ گوساله‌ای تکوین کرد. و ایجاد نی از شاخهای حیوانات سم‌دار «بطریق کاشتن» و تبدیل آن به نی شکر بوسیله پر کردن شاخها از عسل هنگام کاشتن آنها، در این صورت چه مانعی وجود دارد که بر نظیر اینها در زرو سیم [در معادن]^۳ آگاه شویم. [و اینها همه از راه صناعت انجام می‌یابد و البته موضوع آنها ماده است، لیکن تدبیر و چاره جوئی، آن را تنها به قبول این فصلها آماده می‌سازد نه خلق فصول. «طغرائی» گوید: بنا بر این ماهم نظیر اینگونه عملیات را در]^۴ زرو سیم می‌جوئیم و ماده‌ای بدست می‌آوریم که آنرا مورد عمل و چاره جوئی قرار دهیم البته بشرط آنکه در آن نخستین استعداد قبول صورت زروسیم وجود داشته باشد. آنگاه در چاره جوئی آن می‌کوشیم تا در آن استعداد قبول آن فصل را بکمال رسانیم. (پایان سخن طغرائی بمعنی).

و گفتاری را که طغرائی در رد بر ابن سینا یاد کرده صحیح است، لیکن ما بر رد صاحبان این صناعت (کیمیاگری) مأخذ دیگری داریم که بسبب آن عدم امکان وجود کیمیا و بطلان پندارهای همه ایشان خواه طغرائی و خواه ابن سینا آشکار میشود. بدینسان که خلاصه چاره جوئی آنها این است که پس از آگاهی بر ماده آماده به نخستین استعداد آنرا موضوع قرار میدهند و در تدبیر چاره جوئی آن شیوه طبیعت را در برابر جسم معدنی پیش می‌گیرند تا آنرا به زرو یا سیم تبدیل کنند و قوای فاعله و متفعله را دوچندان می‌سازند تا در زمانی کوتا‌تر انجام پذیرد زیرا در جای خود آشکار شده است که دوچندان کردن قوه فاعله از زمان فعل

۱ - در چاپهای بیروت، متن بجای «تین» است. ۲ - کلمه متن نوعی کشک یا پنیر از شیر ترشیده هم هست، ولی دسلان معنی نخست را آورده بخصوص که در چاپ «ك»، من عجاجیل البقر است. ۳ - از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ».

میکاهد و هم گفته شده است که زر در معدن خود پس از هزار و هشتاد سال از سنین دوره بزرگ خورشید بکمال میرسد پس هر گاه قوا و کیفیات در چاره جوئی دو - چندان گردد زمان بوجود آمدن آن خواه ناخواه بر حسب آنچه یاد کردیم کوتاهتر از آن خواهد شد یا از راه این چاره جوئی‌شان در جستجوی حصول صورتی ترکیبی برای این ماده میباشند که آنرا مانند خمیر مایه میکند و آنگاه آن ماده در تبدیل و احاله جسمی که مورد چاره جوئی است خاصیت‌ها و تأثیرات مطلوب می‌بخشد و چنین جسمی همان اکسیر است چنانکه یاد کردیم .

و باید دانست که هر جسمی از موالید عنصری تکوین شود ناگزیر باید در آن عناصر چهار گانه به نسبت متفاوتی گرد آید زیرا اگر عناصر مزبور از لحاظ نسبت برابر باشند ترکیب آنها انجام نمی‌پذیرد از اینرو ناچار باید یکی از اجزای آنها بر همه غالب آید و نیز ناگزیر باید در هر جسمی که از این عناصر ترکیب می‌یابد، حرارت غریزی وجود داشته باشد که برای وجود آن قوه فاعله یا مؤثر و برای صورت آن نگهبان می‌باشد. سپس هر موجود تکوین شونده در زمانی پدید می‌آید و از اینرو ناگزیر باید در اطوار و حالات آن و انتقالش از زمان تکوین از حالی به حال دیگر اختلاف باشد تا به غایت خود منتهی شود. و در این باره باید به کیفیت خلقت انسان نگریست که نخست بشکل نطفه است آنگاه بشکل پارچه خون بسته «علقه» و سپس بشکل پارچه گوشتی «مضعه» درمی‌آید و پس از آن صورت - پذیر میشود و آنگاه صورت جنین بخود می‌گیرد و سرانجام بصورت مولود درمی‌آید و سپس مرحله شیرخوارگی را می‌پیماید تا به آخرین مرحله زندگی میرسد و نسبت‌های اجزا در هر شکل و مرحله‌ای از لحاظ مقادیر و کیفیات آنها مختلف است و گرنه حال و مرحله نخستین بعینه حال و مرحله دیگری خواهد بود. همچنین حرارت غریزی در هر مرحله‌ای مخالف مرحله دیگر است.

اکنون بمراحل و اشکالی که برای زر در طی هزار و هشتاد سال در معدنش

روی می‌دهد و بکیفیتی که به آنها انتقال می‌یابد، مینگریم و چنین نتیجه‌میگیریم که کیمیاگر ناگزیر باید عمل و خاصیت طبیعت را در معدن دنبال کند و تسدبیر و چاره‌جوئی خود را با آن روبرو کند تا پایان یابد. و یکی از شرایط صنعت همواره این است که آنچه را میخواهد از راه صنعت بسازد در ذهن خود طرح و تصویر کند چنانکه از امثال حکماست که میگویند:

آغازکار پایان اندیشه و پایان اندیشه آغازکار است^۱ پس ناگزیر باید این کیفیات را برای زر در احوال گوناگون و نسبت‌های متفاوت آن در هر مرحله تصور کرد و اختلاف حرارت غریزی را هنگام اختلاف اشکال آن و مقدار زمان را در هر مرحله و مقدار قوای مضاعفی را که جان‌شین آن میشود در نظر گرفت تا کلیه این خصوصیات بدین وسیله با تأثیر و خاصیت طبیعت در معدن برابر شود و برای برخی از مواد صورتی ترکیبی آماده سازد که مانند صورت خمیرمایه برای نان باشد و در این ماده بنسبت قوا و مقادیر آن ایجاد خاصیت کند.

و کلیه این عملیات را دانش محیط (علم‌الهی محیط) محصور می‌کند و حال آنکه علوم بشری از چنین عملیاتی قاصر است و البته حال آنکس که مدعی است با این صنعت می‌تواند زر بدست آورد درست بمثابه کسی است که ادعا کند میتواند از راه صنعت، انسانی را ازمنی بیافریند.

و ماهر گاه برای وی احاطه باجزا و نسبتها و اشکال و مراحل «منی» را مسلم بدانیم و معترف باشیم که بر کیفیت آفرینش آن دررحم آگاه است و این امور را بصورت دانش عملی و موجودی آنچنان میداند که بهمه جزئیات آن آشناست بحدیکه کوچکترین امر نادر و شاذی از دانش او فوت نشود آنوقت میتوانیم مسلم بدانیم که او بر آفریدن چنین انسانی قادر است، ولی چگونه وی بچنین معلوماتی

۱ - در متن چنین است، ولی گویا صورت اصلی را ناسخان تغییر داده‌اند، چه مضمون مزبور بدینسان معروف است، اول‌العمل آخر‌الفکر و اول‌الفکر آخر‌العمل .

دست می‌یابد؟

و هم اکنون این برهان را باختصار بیان میکنیم تا فهم آن آسان گردد و میگوئیم خلاصهٔ صناعت کیمیا و آنچه ادعا میکنند بوسیلهٔ این صناعت انجام میدهند این است: به پیش راندن طبیعت معدنی بوسیلهٔ عملیات صناعی و مقابلهٔ آن با این اعمال تا آنجا که وجود جسم معدنی انجام پذیرد، یا آفریدن ماده‌ای دارای قوا و افعال و صورتی تر کیمی بد انسان که در جسم تأثیر طبیعی بخشد و آنرا تغییر دهد و بصورت خود در آورد و این تأثیر و عمل صناعی مسبوق بتصورات احوال طبیعی معدنی است که می‌خواهد بوسیلهٔ آن طبیعت را بجلوراند و آنرا با عمل صناعی مقابله کند یا ماده‌ای بسازد دارای قوائی که در آنها همهٔ جزئیات را یکایک تصور کرده باشد. و اینگونه کیفیات پایان ناپذیر است و دانش بشری از احاطه یافتن بمقدار کمتر از آنها هم عاجز است و او بمثابهٔ کسی است که بخواهد انسان یا حیوان یا گیاهی بیافریند. این است خلاصهٔ برهانی که یاد کردیم و این برهان از جملهٔ اطمینان بخش‌ترین براهین در بطلان کیمیاست که آموخته‌ام و چنانکه مشاهده شد عدم امکان کیمیا در این برهان از جهت فصل‌ها یا بسبب طبیعت نیست بلکه این امر بسبب تعذر احاطه یافتن و عجز بشر از آن است و ردی که ابن‌سینا کرده بود بکلی از این برهان جداست و ابن‌سینا دلیل دیگری در عدم امکان تبدیل فلزات بیکدیگر از لحاظ غایت و نتیجهٔ آن آورده است بدینسان که حکمت خدا در وجود و کیمیایی دو سنگ (زر و سیم) این است که آنها ارزشهای داد و ستد و کسب مردم و ثروت‌های ایشان است و بنا بر این اگر آنها را بطریق صنعت بدست آورند حکمت خدا در این باره باطل خواهد شد و وجود آنها بحدی فزونی خواهد یافت که هیچکس از اندوختن آنها هیچ چیزی بدست نخواهد آورد.

و هم او را دلیل دیگری در بارهٔ عدم امکان فلزات است بدینسان که طبیعت در افعال خود نزدیکترین طرق را فرو نمیگذارد و طریق دشوارتر و دورتر را

نمی‌پیماید. و اگر این طریق صنعتی که کیمیاگران گمان میکنند درست است و آنرا از طریق طبیعت در معدن نزدیکتر میدانند، یامی‌پندارند از لحاظ زمان کمتر از آن میباشد، برآستی صحیح می‌بود، طبیعت آنرا فرو نمیگذاشت و آن راه دورتر را در ایجاد و آفرینش زر و سیم نمی‌پیمود. و اما اینکه طغرائی این تدبیر و عمل را به برخی از امور کمیاب در طبیعت تشبیه کرده است که بر آنها آگاه شده‌اند از قبیل: کژدم و زنبور عسل و مار و آفرینش آنها، بدین سبب در این مورد نظری درست است که بر حسب پندار او بر آنها آگاه شده‌اند. لیکن در خصوص کیمیا هیچکس از مردم جهان نقل نکرده است که او خود بدان آگاه شده یا طریقه آنرا میداند، بلکه آنانکه در آن ممارست میکنند همواره کورکورانه آنرا دنبال کرده و تا هم اکنون نیز بر همان شیوه‌اند و جز به افسانه‌ها و داستانهای دروغ دست نمی‌یابند در صورتیکه اگر این افسانه‌ها راست میبود و یکی از کسانی که در باره وی بافسانه‌سرائی می‌پردازند بکیمیا دست می‌یافت بیدک فرزندان یا شاگردان یا اصحابش آن صنعت را از وی فرامیگرفتند و حفظ میکردند و به دوستداران آن انتقال می‌یافت و درستی عمل پس از آن خود بهترین گواه راستی آن صنعت بشمار میرفت تا سرانجام انتشار می‌یافت و به ما و جز ما نیز میرسید.

و اما در باره اینکه میگویند اکسیر بمثابه خمیر مایه است و آن جسم مرکبی است که در هر چه داخل شود آنرا تغییر میدهد و آن چیز را به عناصر خود در می‌آورد، باید دانست که خمیر مایه خمیر را دگرگون میسازد و آنرا برای هضم آماده میکند و آن نوعی فساد است. و فساد در مواد سهل است و بکمترین چیزی از افعال و طبایع روی میدهد در صورتیکه آنچه در اکسیر مطلوب است تبدیل معدن به چیزی است که شریفتر و برتر از آن میباشد و در حقیقت عمل و خاصیت آن تکوین و صلاح است. تکوین دشوارتر از فساد میباشد و بنابراین اکسیر را نمیتوان با خمیر مایه قیاس کرد و تحقیق امر در این باره این است که بر فرض

وجود کیمیا صحت داشته باشد بر حسب سخنان حکمائی که در این باره سخن گفته‌اند مانند جابر بن حیان و مسلمة [بن احمد]^۱ مجریطی و امثال ایشان این امر از نوع صنایع طبیعی نیست و بوسیلهٔ يك عمل صناعی انجام نمی‌پذیرد و سخنان این گروه در این باره از نوع مقاصدی نیست که آنها را در طبیعیات آورده‌اند، بلکه از نوع مقاصد افسون‌نگری و سحر و دیگر خوارق است و از قبیل اعمالی است که برای حلاج و جز وی روی داده است و مسلمة [ابن احمد] مجریطی در کتاب الغایة موضوعاتی شبیه آنچه یاد کردیم آورده و سخن او در کتاب رتبة الحکیم از این مقله است و نیز سخنان جابر در رسایل وی موجود و عیناً از مقلهٔ سخنان مسلمة است و همه به آنها دسترسی دارند و نیازی نیست که ما بشرح آنها پردازیم. و بطور خلاصه باید گفت موضوع کیمیا در نزد حکمای مزبور از کلیات موادی است^۲ که از حکم صنایع خارج می‌باشد، زیرا همچنان که بعمل آوردن چیزی از نوع چوب و حیوان از غیر مجرای آفریدن آنها در يك روز یا یکماه میسر نیست بهمینسان هم نمیتوان از مادهٔ زر در یکروز یا یکماه زر ساخت و پدید آورد و طریق عادی آن تغییر نمیکند مگر بوسیلهٔ اعانتی از ماورای عالم طبایع و عمل صنایع. و از اینرو هر که کیمیا را از طریق صناعی بجوید ثروت و کار خود را تباه خواهد کرد و این تدبیر صناعی را تدبیر سترون یا عقیم میگویند، زیرا اگر رسیدن به آن درست هم باشد، حتماً از راه ماورای طبایع و صنایع است و از قبیل راه رفتن بر روی آب و پرواز در هوا و نفوذ در اجسام ستر و مانند اینهاست که در شمار کرامات اولیا و خوارق عادت می‌باشد یا مانند آفریدن پرنده و نظیر آن از معجزات پیامبران است. خدای تعالی فرماید: و هنگامی که از گل چون شکل مرغی به رخت من میساختی و انگاه در آن میدمیدی پس بفرمان من مرغی میشد^۳ و بنا بر این راه

۱- «پ». ۲- موالید «پ». ۳- و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی قننخ فیها فتکون طیراً باذنی - س: ۵۰ (المائدة) آ: ۱۱۰ و رجوع به س: ۳ (آل عمران) آ: ۴۴ شود.

بدست آوردن امکان اکسیر بر حسب احوال کسانی که به آنان ارزانی میشود مختلف است و چه بسا که این استعداد بعنصر صالحی اعطایمیشود و او آنرا بدیگری میبخشد و در نزد این دومی بطور امانت میماند و گاهی هم به شخص صالح اعطایمیشود و او نمی تواند آنرا بدیگری ببخشد، پس بدست جز او نمی افتد. و از این نظر عمل او جنبه ساحری دارد. پس آشکار شد که امر کیمیا بسبب تأثیرات نفوس و خوارق عادت روی میدهد و آن یا بطریق معجزه و یا از راه کرامت و یا بشیوه ساحری است و بهمین سبب سخنان کلیه حکما در این باره معماگونه و لغز مانند است. هیچ کس بحقیقت آن دست نمیابد مگر در اعماق دانش ساحری فرو رود و بر تصرفات نفس در عالم طبیعت آگاه شود. و امور خرق عادت نا محصور است و هیچکس برای بدست آوردن آنها آهنگ نمی کند خدا به آنچه می کنند محیط است. و آنچه بیشتر کسان را به جستجوی این صناعت و ممارست در آن و امیدارد چنانکه یاد کردیم ناتوانی آنان از بدست آوردن راه طبیعی معاش و طلبیدن آن از طرقی است بجز راه یاد کرده همچون: کشاورزی و بازرگانی و صنعت. این است که مردم ناتوان، جستن روزی را از اینگونه طرق بر خود دشوار می شمارند و آهنگ آن می کنند که یکباره ثروتی بیکران از طرق غیر طبیعی چون کیمیا و جز آن بدست آورند. و بیشتر کسانی که بدین منظور توجه میکنند فقیران و بینوایانی شهر نشین اند و حتی این خصوصیت در باره حکیمانی که در موضوع امکان یا عدم امکان آن سخن گفته اند، نیز صدق میکند چنانکه ابن سینا بعدم امکان کیمیا قائل بوده است. و می دانیم که وی از وزیران عالی مقام بوده و بالنتیجه در زمره توانگران بشمار میرفته است ولی فارابی که به امکان آن اعتقاد داشته از بینوایانی بشمار میرفته است که بکمترین وسائل معاش نیازمندانند. و در باره نظریات کسانی که بطرق کیمیا شیفته می باشند و در آن ممارست می کنند این امر (فقر و بینوایی) تهمت آشکاری است و شکی

نیست که خدا روزی دهنده صاحب قوت متین است^۱.

فصل

در مقاصدی که برای تألیف کتب سزااست بر آنها اعتماد کرد و جز آنها را فرو گذاشت^۲

باید دانست که گنجینه دانشهای بشری جان «نفس» انسانی است بدان سبب که خدا در آن ادراک آفریده است و سود ادراک حصول اندیشه برای جان است که نخست از راه تصور حقایق و آنگاه به اثبات نفی عوارض ذاتی برای آن حاصل میگردد و ثانیاً تصور حقایق یا مستقیم و بیواسطه و یا با واسطه است تا از این راه اندیشه مسائلی را که در صدد اثبات یا نفی آنهاست استنتاج کند و آنگاه که بدین وسیله صورتی عملی در ضمیر مستقر میشود ناگزیر باید آنرا برای دیگری بیان کرد و بیان بدو گونه انجام می یابد:

۱ - بشیوهٔ تعلیم دادن.

۲ - از راه گفتگوی بادیگران بمنظور تابناک کردن اندیشه و اثبات حقیقت. و البته بیان اندیشهها تنها از راه تعبیر انجام می یابد و تعبیر سخن، از الفاظی ترکیب می شود که در نطق بکار می روند و خدا آنها را در زبان آفریده است و الفاظ از حروف تشکیل یافته اند و حروف عبارت از کیفیات آوازه های مقطعی هستند که بوسیلهٔ کام «زبان کوچک» و زبان ادا می شوند و بدانها سخن گوینان، هنگام مکالمه اندیشه های خویش را بیکدیگر می رسانند و این نخستین پایهٔ بیان اندیشهها و تعبیر از اندوخته های درونی است و هر چند مهمترین و شریف ترین آنها دانشهاست، ولی این نوع بیان بطور کلی بر هر چه در درون آدمی نهفته است

۱ - ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین. س: ۵۱ (الذاریات) آ: ۵۸ در جایهای مصر و بیروت پس از آیه افزوده شده است؛ پروردگاری جز او نیست. ۲ - این فصل در نسخهٔ خطی «ینی جامع» و جایهای مصر و بیروت نیست لذا آنرا از ص ۲۴۱ تا ص ۲۴۸ چاپ پاریس ترجمه کردم.

خواه خبر یا انشا شامل میشود.

پایه دوم بیان چنان است که بتوانیم آنچه را در درون خویش داریم به آنان که از ما دور یا نهانند یا به آیندگان و کسانی که همزمان ما نیستند برسانیم و این منحصر بنوشتن است. و نوشتن عبارت از نقش کردن علائمی بادست است بدانسان که اشکال و صورت‌های آن وضعاً حرف بحرف و کلمه بکلمه برالفاظی دلالت میکنند که درنطق بکار میروند. و بنابراین بیان و تعبیر اندوخته‌های درون آدمی از راه نوشتن، بواسطه همان سخنی است که در نطق بکار میرود و از این رو آنرا در پایه دوم قرار داده‌اند، ولی هر یک از این دو گونه بیان، از اندوخته‌های درون آدمی، دانشها و معارف را نشان دهد، آن شریفتر خواهد بود و توجه خداوندان- دانش و هنر باین است که اندیشه‌ها و اندوخته‌های درونی خود را بوسیله نوشتن دردل اوراق بیادگار گذارند تا سودآموختن آنها بهره‌آیندگان شود و مردمی که غایبند نیز از آنها برخوردار گردند.

و این گروه عبارت از مؤلفان کتب‌اند. و در میان مجامع بشری و ملت‌های گوناگون کتب بسیار تألیف شده است و این کتب در عصرهای متمادی و پیاپی به نسل‌های آینده انتقال یافته است و مطالب آنها برحسب شرایع و مذاهب گوناگون و تواریخ ملت‌ها و دولت‌ها مختلف است. لیکن در دانش‌های فلسفی اختلافی وجود ندارد، زیرا همه مطالب آنها بیک شیوه برحسب مقتضیات اندیشه آدمی در تصور موجودات گردآوری می‌شود و آنها را از لحاظ جسمانی و روحانی و فلکی و عنصری و مجرد و ماده هم چنان که هستند و بر وفق واقعیت می‌اندیشند و از این رو در این دانش‌ها اختلافی روی نمیدهد، بلکه اختلاف در دانش‌های شرعی پدید می‌آید چه ملت‌ها از لحاظ مذاهب با یکدیگر متفاوت‌اند یا اینکه بسبب اختلاف اخباری که بطور سطحی گرد می‌آید در علوم تاریخ نیز تفاوت و اختلاف مشاهده میشود.

آنگاه می‌بینیم بسبب اصطلاحات گوناگون بشر در رسوم و اشکال حروف

که آنها را قلم و خط مینامند نوسشتن نیز یکسان نیست و دارای اختلافات بسیار است. از آن جمله خط حمیری است که آنرا «مسند» مینامند و قبیله حمیر و مردم قدیم یمن بدان خط می نوشتند و با شیوه کتابت عربهای متأخر از قبیل مضریان مخالف است هم چنان که لغت ایشان نیز با لغت مضر اختلاف دارد و هر چند همه آنان بعبی سخن می گویند، ولی عادت و ملکه مضریان در زبان و طرزتعبیر، با حمیریان متفاوت است و هر يك از آنان در سخن گفتن قوانینی کلی دارند که از طرزتعبیر ایشان استقرا شده است و با اصول و قواعد دیگری مخالف است. و چه بسا که در این باره آنانکه آشنا به ملکات تعبیر نیستند غلط می کنند.

دیگر خط سریانی است که نبطیان و کلدانیان بدان می نوشتند و گاهی برخی از نادانان می پندارند که خط سریانی بسبب قدمت آن خط طبیعی است چه آنان از قدیم ترین ملتها بشمار میرفتند لیکن این پندار وهم و غلط و یکی از عقاید عامیانه است، زیرا هیچ يك از کلیه افعال اختیاری انسان طبیعی نیست، بلکه این افعال در نتیجه قدمت و تمرین آنقدر دوام می یابند که ملکه ای راسخ می شوند و بیننده گمان می کند طبیعی می باشند. چنانکه بسیاری از مردم کودن درباره زبان عربی نیز به همین سان تصور می کنند و می گویند عربها بطور طبیعی به زبان عرب سخن می گفته اند در صورتی که این پندار نیز غلط است.

دیگر خط عبری است که خاندان عابر بن شالخ از بنی اسرائیل و جز آنان بدان مینوشتند.

گونه دیگر خط لاتینی است که از آن مردم روم است و ایشان دارای زبان خاصی نیز می باشند و هر يك از ملتها در نوشتن اصطلاح خاصی دارند که به آنان منسوب است و ویژه آن قوم می باشد مانند ترکان و فرنگان و هندیان و جز آنان، ولی تنها سه گونه خط نخستین مورد توجه واقع شده است، زیرا چنانکه یاد کردیم خط سریانی قدیمی ترین خطوط بشمار می رود و همین قدمت آن سبب شده است که

بدان توجه دارند.

و اما خطوط عربی و عبری بدان سبب مورد عنایت هستند که قرآن و تورات بزبان‌های مزبور نازل گردیده و به آن خطوط نوشته شده‌اند و چون دو خط مزبور وسیلهٔ تعبیر و بیان آیات نازل شدهٔ آن دو کتاب قرار گرفتند از این رو نخست به تنظیم آنها همت گماشتند و آنگاه اصول و قواعدی که برای تعبیر از زبان تنظیم شده بود به همان شیوه بسط و توسعه یافت و مردم آنها را برای فهمیدن شرایعی که پیروی از آنها واجب بود از آن کلام ربانی فرا گرفتند و علت توجه بزبان لاتینی این بود که چون رومیان به کیش مسیحی گرویدند و زبان آنان لاتینی بود و چنانکه در آغاز کتاب یاد کردیم تعالیم آئین مسیح یکسره از تورات بود از این رو کتاب مزبور و دیگر کتب پیامبران بنی اسرائیل را بزبان خویش ترجمه کردند تا احکام دینی را به آسان‌ترین روشها از آن اقتباس کنند و در نتیجهٔ توجه به زبان و خط خودشان از دیگر زبانها و خطوط بیشتر و استوارتر گردید.

پس معلوم شد که بجز خطوط یاد کرده خطوط اقوام دیگر مورد اهمیت و توجه قرار نگرفته است، بلکه هرملتی برحسب اصطلاحات مخصوص بخود دارای خطی است که تنها متعلق بخود آن قوم است و ملل دیگر بدان توجهی ندارند. گذشته از این مؤلفان مسائلی را که در تألیفات مورد توجه قرار می‌دهند در هفت مقصد منحصر کرده‌اند و تنها آنها را شایستهٔ اعتماد میدانند و بجز مقاصد مزبور را فرو گذاشته‌اند و آنها عبارتند از:

۱ - استنباط يك دانش نوین بدینسان که موضوع آنرا بدست آورند و ابواب و فصول آنرا تقسیم کنند و در بارهٔ مسائل آن به تحقیق و تتبع پردازند یا عبارت دیگر دانشمند محقق در ضمن تحقیقات خود مسائل و مباحث نوینی استنباط کند و بکوشد که آنها را بدیگران هم برساند تا سود بردن از آنها تعمیم یابد و بنابراین نتیجهٔ تحقیقات و استنباطات خود را بوسیلهٔ نوشتن در کتاب بیادگار

می‌گذارد تا مگر آیندگان را سودمند افتد چنانکه در دانش اصول فقه این شیوه روی داده است و نخست شافعی به بحث در ادله لفظی شرعی پرداخت و آنها را تلخیص کرد آنگاه حقیقه با استنباط مسائل قیاس پرداختند و آنها را بطور جامع گرد آوردند و پس از ایشان طالبان علم از ثمرات تحقیقات آنان بهره‌مند شدند و تا این روزگار نیز از آنها استفاده می‌کنند.

۲ - شیوه دوم تألیف این است که کسی به مطالعه و تحقیق سخنان پیشینیان و تألیفات ایشان پردازد و فهم آنها را دشوار بیابد، ولی خدا باب درک آنها را بروی بگشاید و آنوقت بکوشد این مشکلات را برای دیگر کسانی که ممکن است از درک آنها عاجز باشند آشکار کند و بشرح آنها پردازد تا کسانی که شایستگی دارند از آن بهره‌مند شوند و این شیوه عبارت از شرح و تفسیر کتب معقول و منقول است که در تألیف، فصلی شریف بشمار میرود.

۳ - هنگامیکه یکی از دانشمندان متأخر بر غلط یا لغزشی از آثار پیشینیان نامور و بلند آوازه آگاه شود و آنرا با برهان آشکار و تردید ناپذیر ثابت کند آنوقت می‌کوشد که آنرا به آیندگان هم برساند، زیرا بعلمت انتشار آن تألیف از قرون متمادی در همه کشورهای و شهرت مؤلف بفضل و دانش و اعتماد مردم به معلومات وی زدودن و از میان بردن آن غلط دشوار می‌گردد از این رو دانشمندی که آن لغزش‌ها را رد میکند ناگزیر باید دلایل خود را بنویسد و بصورت کتاب بیادگار بگذارد تا خواننده بر آن آگاه شود.

۴ - وقتی دانشمند در یکی از فنون نقصان‌هائی مشاهده کند و مثلاً بر حسب تقسیم موضوع آن ببیند مسائل یا فصولی میتوان بر آن افزود تا تکمیل گردد آنوقت بدین منظور همت می‌گمارد و بتألیف میپردازد.

۵ - دیگر از مواردی که سزااست در آن تألیف کرد این است که مسائل دانشی نا منظم باشد و هر مبحثی در باب خود واقع نشده باشد، آن وقت دانشمند

آگاه به ترتیب و تهذیب آن دانش میپردازد و هر مسئله را در جایگاه و باب و فصل خود قرار میدهد چنانکه این وضع در «المدونه» به روایت سخنون از ابن قاسم و «العتیبه» به روایت عتبی از اصحاب مالک مشاهده می‌شد، چه بسیاری از مسائل فقه در کتب مزبور در باب خود نیامده بود. از این رو ابن ابوزید به تهذیب «المدونه» همت گماشت، ولی «العتیبه» هم چنان نا مهنذب باقی مانده است و در هر باب آن مسائلی از باب دیگر میتوان یافت، ولی جویندگان دانش با بودن «المدونه» و تهذیب ابن ابوزید و هم تهذیبی که «بر ادعی» پس از وی نوشته است دیگر از «العتیبه» بی نیاز شده‌اند.

۶ - هنگامیکه مسائل دانشی در ضمن ابواب دانشهای دیگر پراکنده باشد و برخی از دانشمندان به موضوع و کلیه مسائل آن متوجه شوند و آنها را گردآوری کنند آنوقت از این راه فن یا دانش نوینی تنظیم میگردد و بر شماره علمی که بشر اندیشه خود را در آنها بکار میبرد و در آنها تمرین و ممارست میکند افزوده میشود چنانکه در دانش بیان روی داده است و عبدالقاهر جرجانی و ابو یعقوب یوسف سکاکی مسائل علم بیان را در کتب نحو پراکنده یافتند، چه جاحظ در کتاب «البیان والتیین» بسیاری از مسائل آن دانش را گردآورده بود و آنوقت دانشمندان متوجه آنها شدند و در صدد کشف موضوع و جدا کردن آن از دیگر علوم برآمدند و در علم بیان به تألیف پرداختند و کتب مشهوری در آن علم نوشتند که بمنزله اصول فن بیان شمرده میشد آنگاه آیندگان آنها را فرا گرفتند و چنان در تکمیل و توسعه آن دانش کوشیدند که بر همه متقدمان برتری یافتند.

۷ - تلخیص و مختصر کردن کتب متقدمان و آن هنگامی است که مشاهده شود کتابی در زمره امهات فنون بشمار میرود و از مآخذ اساسی آنهاست، ولی بسیار مطول و دامنه دار است، آنوقت دانشمندی بر آن میشود که این کتاب را بطور ایجاز و اختصار تلخیص کند و مباحث مکرر آنرا بپندازد و در عین حال بر حذر

باشد که مطالب ضروری آن حذف نشود تا مبادا به مقصد مؤلف خلل راه یابد. اینهاست مجموعه مقاصدی که شایسته است در تألیف بدانها اتکا شود و هر مؤلفی باید آنها را در نظر گیرد و در جزاین مقاصد تألیف کردن عملی غیر ضروری شمرده خواهد شد و بمنزله انحراف از جاده‌ای خواهد بود که خردمندان آنرا پیموده‌اند. از قبیل اینکه کسی آثار متقدمان را با برخی تغییرات مزورانه بخود نسبت دهد و مثلاً عبارات کتاب را تغییر دهد و فصول آنرا جابجا کند یا برخی از مسائل مورد نیاز آنرا بیندازد یا مطالبی بر آن بیفزاید که مورد حاجت نیست یا مسائل درست آنرا به مطالب نادرست تبدیل کند یا در مباحثی ناسودمند بگفتگو پردازد. چنین شیوه‌ای نشانه جهل و بیشرمی است و بهمین سبب هنگامیکه ارسطو مقاصد مزبور را بر شمرده در پایان آن گفته است:

« و بجز مقاصد یاد کرده زاید یا آزمندست یعنی نادانی و بیشرمی است، پناه بخدا از کاری که انجام دادن آن شایسته خردمندان نیست. » و خدا انسان را به آنچه درست‌تر است رهبری میفرماید^۱.

فصل ۲۸

در اینکه فزونی تألیفات در دانشها مانعی در راه تحصیل است

باید دانست از چیزهایی که بمردم در راه تحصیل دانش و آگاهی بر غایت و نهایت آن زیان رسانیده فزونی تألیفات و اختلاف اصطلاحات در تعالیم و تعدد شیوه‌های آن و سپس خواستن از متعلم و شاگرد جمع آوری آنها را تا آنگاه درجه تحصیل بر او مسلم گردد و در این هنگام دانشجو ناگزیر است کلیه یا بیشتر آنها را حفظ کند و در مراعات جمیع شیوه‌های آن بکوشد و حال آنکه اگر بخواهد کتبی را که در یک صنعت نوشته شده است بتمنهایی مورد بحث و تحقیق قرار دهد

۱ - اشاره به: ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم. س، ۱۷ (النحل): آ، ۹

عمر اووفانمی کند و عاجز میماند و ناچار در مرتبه‌ای فروتر از درجهٔ تحصیل قرار میگیرد. و برای مجسم شدن این امر چگونگی فقه را در مذهب مالکی مثال می‌آوریم و کتاب «مدونه» را در نظر میگیریم که چه شروحو میمانند: کتاب ابن یونس و لخمی و ابن بشیر و تنبیهات و مقدماتی بر آن نوشته‌اند^۱ همچنین کتاب ابن حاجب و شروحو که بر آن نوشته شده است. سپس دانشجو ناگزیر است طریقه‌های فقهی قیروانی و قرطبی و بغدادی و مصری را از یکدیگر باز شناسد و طریقه‌های متأخران را از شیوه‌های مزبور تشخیص دهد و در این هنگام منصب فتوی برای او مسلم میشود. و با اینکه همهٔ کتب و طریقه‌های مزبور بجز تکرار موضوع چیزی نیست و معنی در همه یکسان است لیکن دانشجو ملزم است بر همهٔ آنها آگاه شود و شیوه‌های گوناگون یاد کرده را از یکدیگر باز شناسد. در حالیکه عمر در تحقیق یکی از آنها هم کفایت نمی‌کند و پایان میرسد. و اگر معلمان بهمین اکتفا میکردند که دانشجویان تنها همان مسائل مذهبی را فراگیرند وضع تحصیل بسیار تغییر می‌کرد و روش کار جز این می‌بود که اکنون متداول است و تعلیم آسان میشد و فراگرفتن آن سریعتر انجام می‌یافت، ولی این امر بمنزلهٔ درد بی‌درمانی شده است و عادت بدان آنچه‌ان در آنان استقرار یافته که همچون طبیعتی تغییر ناپذیر شده است. و نیز برای مثال علوم زبان عربی را یادآور میشویم از قبیل کتاب سیبویه و کلیهٔ شرح و حواشی و تفسیرهایی که بر آن نوشته شده و شیوه‌های گوناگون بصریان و کوفیان و بغدادیان و پس از آنان روش اندلسیان. و طرق متقدمان و متأخران مانند ابن حاجب و ابن مالک و جمیع کتبی که در این باره نوشته‌اند و آنگاه در نظر می‌گیریم که چگونه از دانشجو میخواهند همهٔ اینها را بخواند و فراگیرد و در نتیجه عمر وی در برابر آنها سپری میشود و هیچیک از دانشجویان جز عدّهٔ قلیل و انگشت شماری بنهایت آن نمیرسند و از چنین کسانی

۱ - و کتب بیان و تحصیل بر کتاب «عتبه». «ك».

میتوان صاحب تألیفاتی را نام برد که در این روزگار کتب او در مغرب بما رسیده و او مردی مصری از اهل صناعت زبان عربی است که به ابن هشام^۱ معروف است، و سخنان وی در باره این صناعت نشان میدهد که بر نهایت ملکه آن استیلا یافته و از این لحاظ در ردیف کسانی چون سیبویه و ابن جنی و طبقه آن دو قرار گرفته است. زیرا وی ملکه‌ای عظیم داشته و بر اصول و فروع این فن کاملاً احاطه یافته و بهترین شیوه‌ای در آنها تصرف نموده و ثابت کرده است که فضل منحصر به متقدمان نیست. با اینکه یاد کردیم هم اکنون بسبب تعدد شیوه‌ها و طریقه‌ها و تألیفات گوناگون دشواریها و مشکلات بسیاری وجود دارد، ولی این فضل خداست آنرا بهر که خواهد ارزانی میدارد.^۲ و اینگونه کسان از نوادر عالم هستی به شمار میروند. و گر نه ظاهر امر چنین نشان میدهد که مثلاً اگر دانشجو عمرش را در همه این مواد طی کند وقتی برای وی باقی نماند که بتحصیل علوم زبان عربی نائل آید، علمی که یکی از ابزار و وسایل است، پس چگونه میتواند باصل مقصود که ثمره این ابزار و مقدمات است برسد، ولی خدا هر که را بخواهد رهبری میکند.^۳

فصل ۲۹

در اینکه اختصار فراوان در مؤلفات دانشها به کار تعلیم آسیب میرساند

بسیاری از متأخران بدین شیوه گرائیده‌اند که طریقه‌ها و مقاصد دانشها را مختصر کنند و در نهایت شیفتگی باین روش بتألیف کتب مختصر می‌پردازند و از آن بر نامه مختصری تدوین میکنند که در هر دانشی مشتمل بر حصر مسائل آن است بدانسان که در الفاظ باختصار میکوشند و معانی بسیاری از آن فن را در الفاظ قلیلی میگنجانند و این شیوه به بلاغت زیان میرساند و فهم آن بسر دانشجو دشوار

۱ - جمال‌الدین عبدالله بن هشام (۷۰۸ - ۷۶۱) از مردم مصر عالم فقه و تفسیر و صرف و نحو صاحب کتاب معروف مغنی اللیبیب، رجوع به لغتنامه دهخدا شود. ۲ - ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء - س: ۵ (المائدة) آ: ۵۹ ۳ - یهدی من یشاء س: ۷۴ (المدثر) آ: ۳۴

است. وجه بسا که به امهات کتب مطول در فنون تفسیر و بیان متوجه میشوند و آنها را برای نزدیک شدن بحفظ مختصر میکنند چنانکه ابن حاجب در فقه و اصول فقه و ابن مالک در علوم عربی و خونجی در منطق و امثال آنها بدین روش گرائیده اند، ولی این شیوه مایه فساد تعلیم است و به تحصیل آسیب میرساند، زیرا در این روش امر تخلیط و در آمیختگی مطالب بر مبتدی تحمیل می شود، چه در حالیکه وی هنوز برای پذیرش غایات دانش مستعد نشده است آنها را بر او القامی کنند و این امر از روشهای ناپسند و نکوهیده در تعلیم میباشد چنانکه در آینده از آن بحث خواهیم کرد. گذشته از این در این روش با همه اینها ذهن دانشجو سخت مشغول و گرفتار تتبع و جستجوی الفاظ کوتاه و مختصری میشود که فهم آنها دشوار است، از اینرو که معانی بسیاری در آن الفاظ گنجانیده شده و استخراج مسائل از میان آنها مشکل است چه می بینیم الفاظ کتب مختصر بهمین سبب (اختصار) دشوار و بفرنج است و ناگزیر محصل وقت قابل توجهی را برای فهم آنها از دست میدهد. گذشته از همه اینها ملکه ای که بسبب تعلیم از این کتب مختصر بدست می آید بغرض که بطور استواری حاصل شود و آسیبی بدان نرسد نسبت به ملکاتی که از موضوعات مبسوط مطول بدست می آید، ملکه ای قاصر و نارسا خواهد بود، زیرا ملکات نوع دوم در نتیجه تکرار فراوان و بحث دراز در مسائل حاصل میشود و پیداست که تکرار فراوان و هم اطالۀ سخن برای حصول ملکه کامل سودمند میباشد.

و هر گاه به تکرار اندک اکتفا شود آنوقت بسبب کمی آن، ملکه نارسا میگردد مانند همه این موضوعات مختصر (تالیفهای مختصر در علوم) که منظور مؤلفان آنها تسهیل حفظ کردن مسائل برای متعلمان است در صورتیکه بسبب دور شدن متعلمان از بدست آوردن ملکات سودمند و رسوخ آنها در (ذهن ایشان) آنان را دچار مشکلات می کنند و کسی را که خدا رهبری فرماید او را گمراه کننده ای

نیست^۱ و آنرا که خدا گمراه کند راهنمایی نخواهد یافت.^۲

فصل ۳۰

در شیوه درست تعلیم دانشها و روش افاده تعلیم

باید دانست که تلقین دانشها به متعلمان هنگامی سودمند می‌افتد که درجه بدرجه و بخش بخش و اندک اندک باشد چنانکه نخست باید از هر باب فنی، مسائلی که از اصول آن میباشند بر معلم القا گردد و بطور اجمال برای نزدیک ساختن آنها بذهن وی بشرح آنها پردازند و در این باره قوه عقل و استعداد او برای پذیرفتن مسائلی که بروی فرو خوانده میشود مراعات گردد تا سرانجام به پایان آن فن برسند و در این هنگام برای او ملکه‌ای در این دانش حاصل میشود، لیکن ملکه مزبور جزئی و ضعیف است و غایت این ملکه این است که او را برای فهم فن و بدست آوردن مسائل آن آماده میسازد سپس باید بار دیگر او را بدان فن رجوع دهند ولی در این بار در تلقین او را بمرتبّه بالاتری از مرحله نخستین ارتقا میدهند و بشرح و بیان کاملتری میپردازند و از حد اجمال خارج میشوند و در این مرحله اختلافاتی را که در فن هست با ذکر دلیل آنها یاد میکنند تا بر همین شیوه پایان فن برسند. در این هنگام ملکه او نیکو میشود سپس با رسوم او را بدان رجوع می‌دهند و در این مرحله او از حد مبتدی در گذشته و مقداری از آن دانش را فرا گرفته است.^۳ از اینرو در این بار نباید هیچ موضوع مشکل و مبهم و مغلقی را بی‌شرح و تفسیر کامل فرو گذارند و باید همه درهای بسته آن دانش را به روی وی بگشایند تا از فرا گرفتن آن فن فارغ آید

۱ - و من یهدی الله فماله من مضل س: ۳۹ (الزمر) آ، ۳۷ ۲ - و من یضلل الله فماله من هاد همان سوره - آ: ۳۶ در چایهای مصر و بیروت علاوه بر آیات مزبور آخر فصل چنین است: و خدا سبحانه و تعالی دانانتر است. ۳ - در تحصیلات پیشین سه مرحله داشتند: الف- مبتدی. ب - شادی. ج- منتهی و مرحله شادی آن است که محصل قسمتی از اصول دانش را فرا گرفته لیکن بمرحله منتهی نرسیده است و منظور مؤلف دربار دوم رسیدن باین مرحله است. در چاپ‌های مصر و بیروت بجای: (شدا) که در «پ» و «ینی» آمده (شد) است.

در حالیکه کاملاً بر ملکه آن احاطه و تسلط یافته باشد. چنین است شیوهٔ تعلیم سودمند. و چنانکه دیدی با این شیوه دانش را در سه بار مکرر بمتعلم می‌آموزند تا آنرا بدست آورد و گاهی هم ممکن است برای بعضی تحصیل فنی در کمتر از این مراحل حاصل گردد بر حسب (استعدادی) که برای آن آفریده شده و برای وی میسر گشته است.^۱ و مشاهده کرده‌ایم که بسیاری از معلمان^۲ هم‌عصر ما به شیوهٔ این تعلیم و روش افادهٔ آن آشنا نیستند و در آغاز تعلیم مسائل بسیار دشوار دانش را بر محصل القا میکنند و از وی میخواهند که ذهن خود را برای حل آنها آماده سازد و گمان میکنند این روش نوعی تمرین در تعلیم و روشی درست است و مبتدی را بحفظ کردن و تحصیل آنها مکلف میسازند و بسبب القای غایات فنون بر محصل در مبادی کار و پیش از آماده شدن وی برای فهم آنگونه مسائل ذهن او را مشوب میکنند (و ویرا با اشتباه دچار میسازند) در صورتیکه پذیرفتن دانش و استعداد فهم آن بتدریج برای شاگرد حاصل میشود و در آغاز امر بکلی عاجز از فهم مسائل میباشد مگر در موارد نادر و بر حسب تخمین و اجمال و بوسیلهٔ مثالهای حسی.^۳ آنگاه پیوسته استعداد وی بتدریج و اندک اندک بسبب در آمیختن ذهن او با مسائل فن و تکرار آنها بروی رشد می‌کند و [از مرحلهٔ تخمین به حد جامعیت و کمال که برتر از مرحلهٔ تخمین است انتقال مییابد تا ملکهٔ او]^۴ از لحاظ استعداد و سپس تحصیل تکمیل میشود و بر مسائل فن احاطه می‌یابد. لیکن اگر در آغاز کار بروی غایات دانش القاشود در حالیکه وی در این هنگام از فهمیدن و حفظ کردن عاجز است و از آماده شدن برای آنها دور میباشد ذهن وی از این روش خسته خواهد شد و گمان خواهد کرد که دانش بذاته و اساساً دشوار میباشد و در نتیجه از آن گونه مطالب سرباز خواهد زد و دچار تنبلی خواهد شد و از پذیرفتن آن منحرف خواهد گردید

۱ - اشاره به مائوره؛ کل میسر لما خلق . ۲ - در نسخهٔ خطی «ینی جامع» و چاپ «پ» بجای معلمین، متعلمین است (؟). ۳ - این نظریه کاملاً مطابق شیوهٔ جدید تربیت است که تعلیم حسی را بر نظری ترجیح میدهند. ۴ - از «پ» و «ینی».

و این وضع به جدائی او (از کسب دانش) منجر خواهد شد و پیداست که چنین کیفیتی بسبب سوء تعلیم پدید می آید و سزاوار نیست معلم محصل را در فرا گرفتن کتابی که به وی می آموزد بفهم مسائلی فزونتر از حد طاقت و توانائی و برتر از نسبت قبول او برای تعلیم و ادا کند خواه مبتدی باشد یا منتهی .

و نباید مسائل کتاب را بمسائل دیگری در آمیزد تا بتواند مطالب کتاب را از آغاز تا پایان آن فرا گیرد و مقاصد آن را بدست آورد و بوسیله آن بر ملکه های تسلط یابد که بدان در جز آن کتاب هم نفوذ کند، زیرا اگر محصل ملکه اندکی در یکی از دانشها بدست آورد بسبب آن برای قبول بقیه آن دانش هم مستعد میشود و برای او نشاطی در فزون خواهی و همت گماشتن به برتر از آن مرحله علمی حاصل میگردد تا سرانجام بر غایات دانش دست می یابد لیکن اگر امر بر او تخلیط شود و معلومات وی بمسائل دیگر در آمیزد از فهم فرو میماند و خستگی و افسردگی بدو راه می یابد و اندیشه وی زدوده میشود و از تحصیل نومید میگردد و دانش و تعلیم آنرا فرو میگذارد و خداهر که را بخواهد رهبری می فرماید.^۱

همچنین سزااست که معلم در يك فن و يك كتاب متعلم را دیر زمانی نگاه ندارد بدینسان که جلسات درس را از هم گسیخته کند و میان آنها فواصل دراز بیندازد زیرا چنین روشی وسیله فراموشی و ازهم گسیختن مسائل از یکدیگر خواهد بود و آنگاه حصول ملکه بسبب پراکندگی مواد آن دشوار خواهد شد.

و هر گاه اوایل و اواخر دانش در ذهن حاضر و دور از نسیان باشد آنوقت ملکه آسانتر حاصل خواهد شد و ارتباط آن استوارتر خواهد گردید و آیین و رنگ آن در ذهن نیکوتر نقش خواهد بست، زیرا ملکات در نتیجه پیایی بودن عمل و تکرار آن حاصل میشوند و هر گاه عمل از یاد برود ملکه ناشی از آنهم فراموش خواهد شد. و خدا آنچه را نمی دانستید بشما آموخت^۲ و از شیوه های نیکو و روشهای

۱- والله یهدی من یشاء-س، ۷۴- آ، ۲۴- ۲- علمکم مالم تکنوا تعلمون. س، ۲، «بقره» آ، ۲۴۰

لازم در تعلیم این است که دو دانش را با هم به متعلم نیاموزند چه وی در این هنگام کمتر ممکن است در هیچیک از آن دو پیروزی یابد، زیرا در آن صورت باید ذهن خود را تقسیم کند و از فهمیدن یکی بدیگری منصرف سازد. و از این رو هر دو دانش برای او مغلق و مشکل میشود و بسبب آن نومییدی بهوی راه مییابد ولی اگر اندیشه را برای آموختن آنچه وی در صد آن است پردازد و فارغ گذارد آنگاه چه بسا که این روش برای تحصیل وی شایسته تر باشد. و خدا (سبحانه و تعالی) توفیق دهنده آدمی براه راست است.

فصل^۲

و ای دانشجو! بدان که من سودی در راه تعلیم بتو ارمغان میدارم که اگر آنرا به قبول تلقی کنی و آن را با پایداری و ثبات بدست گیری بگنجی بزرگ و اندوخته ای شریف ظفر خواهی یافت و نخست مقدمه ای یاد می کنم که در فهم آن بتو یاری خواهد کرد. و آن این است که اندیشه آدمی طبیعت مخصوصی است که خدا آنرا مانند همه آفریده های خویش بسرشته است و آن عبارت از فعل و حرکتی است که در نفس بسبب قوه ای در بطن اوسط دماغ روی می دهد که گاهی مبدأ افعال منظم و مرتب انسانی است و گاهی مبدأ برای دانستن چیزی است که هنوز در ذهن حاصل نشده است بدینسان که به مطلوب متوجه میشود و دو طرف آنرا تصویر میکند و بقصد نفی یا اثبات آن می پردازد؛ آنگاه وسطی^۳ که میان آن دو جمع میکند بشتاب تر از چشم بر هم زدنی می درخشد و این در صورتی است که یکی باشد و

۱ - در چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی جامع» نیست. ۲ - از اینجا در بیشتر چاپهای مصر و بیروت قسمت ذیل فصل بما قبل پیوسته است و هیچ عنوانی مطالب را از هم متمایز نساخته است در چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی جامع» بالای مطلب «فصل» دیده میشود و در چاپ دارالکتاب اللبانی عنوان مطلب چنین است: اندیشه انسانی. ۳ - وسط چیزی است که بکلمه «زیرا فلان...» مقترن شود مثلاً وقتی میگوئیم: جهان حادث است زیرا متغیر است «زیرا متغیر است»، وسط میباشد، «از تعریفات جرجانی».

اگر متعدد باشد به تحصیل وسط دیگری هم منتقل می‌شود و به مطلوب خود ظفر می‌یابد. چنین است کار این طبیعت اندیشه‌ای که بشر بسبب آن از دیگر جانوران متمایز است.

سپس باید دانست که صنعت منطق کیفیت عمل فکر را نشان می‌دهد و آنرا وصف می‌کند تا درستی آن از خطا معلوم شود، زیرا هر چند صواب ذاتی آن می‌باشد ولی گاهی هم بندرت برای آن خطاروی می‌دهد و این خطا یا بسبب تصور دوطرف قضیه بر صورتی بجز صورت اصلی آنها پدید می‌آید و یا بسبب اشتباه در اشکال در نظم قضایا و ترتیب آنها برای نتیجه دادن روی می‌دهد و در اینگونه موارد برای رهائی از ورطه این فساد، اگر پیشامد کند، از منطق استفاده می‌شود، بنا بر این منطق امری صناعی و راننده بسوی طبیعت فکری است و بر صورت عمل آن منطبق می‌باشد و از این رو که امری صناعی است غالباً از آن بی‌نیاز میشوند و بهمین سبب می‌بینیم که بسیاری از بزرگان صاحب‌نظری آنکه به صنعت منطق آشنا باشند بر مقاصد علمی دست می‌یابند بویژه هنگامیکه از روی صدق نیت و اتکا بر رحمت خدا بدانش گرایند چه این امر بزرگترین یاریگر آنان می‌باشد.

این است که بر حسب طبیعت فکری استوار خود راه دانش را می‌سپرنند و بطور طبیعی روش آنان به حصول وسط و آگاهی بر مطلوب منتهی می‌شود همچنانکه خدا آنرا بر این طبیعت بسرشته است.

آنگاه باید دانست که گذشته از این امر صناعی معروف به منطق برای آموختن، مقدمه دیگری نیز ضرورت دارد و آن عبارت از شناختن الفاظ و دلالت آنها بر معانی ذهنی است که بسبب خواندن رسوم نوشتنی و تلفظ بنطق در هنگام مکالمه بر ذهن وارد میشوند پس تو ای دانشجو! ناچار باید از کلیه «مراحل» این پرده‌ها بگذری و به اندیشه مطلوب خود برسی. بنا بر این نخست باید به دلالت رسوم و اشکال نوشتنی بر الفاظ گفتنی آشنا شوی و این سهل‌ترین مرحله‌هاست

آنگاه دلالت الفاظ شفاهی را بر معانی مطلوب فراگیری سپس قوانین ترتیب دادن معانی را در قالبهای معروفشان برای استدلال بیاموزی که در صناعت منطق بکار میروند. و پس از آن معانی مجرد را در اندیشه همچون دامپائی بیندوزی تا بوسیله آنها مطلوب بر حسب طبیعت فکری تو و توسل به رحمت و مواهب خدا آشکار شود^۱. و هر کسی نمیتواند از این مراتب سرعت بگذرد و این پردهها را به سهولت از میان بردارد و مطلوب خود را بدست آورد، بلکه چه بسا که ذهن بسبب مناقشات در پس پردههای الفاظ متوقف میماند یا به علت شور و غوغای مجادلات و شباهت در دامپای ادله فرو میافتد^۲ و در نتیجه از بدست آوردن مطلوب باز میماند و تقریباً جز گروه قلیلی که خدا آنان را راهنمائی میکند کمتر کسی از این گرداب رهایی می یابد.

پس هر گاه به چنین سر نوشتی دچار شوی و در فهم مطالب اضطراب و تشویش بتو راه یابد یا شبههها و شك و تردیدها ذهن ترا بخود مشغول کند آن وقت همه آنها را دور بینداز و پردههای الفاظ و عوائق شبههها را کنار بگذار و امر صناعی را بکلی ترك کن و آزادانه و بی هیچ شائبه ای بسوی میدان اندیشه طبیعی که بر آن آفریده شده ای توجه کن و نظر خود را در آن میدان جولان ده و برای فرو رفتن در آن دریای بیکران و جستن مقصود خود ذهنت را تنها در آن متمرکز کن و در راهی که صاحب نظران بزرگ پیش از تو گام نهاده اند، گام نه و بگشایش خدا متوسل شو همچنانکه خدا درهای دانش را بروی آنان بر حمت خویش گشود و آنچه را نمی دانستند به آنان آموخت.^۳

بنابراین اگر این شیوه را برگزینی انوار گشایش از جانب خدای تعالی

۱ - در چاپهای مصر و بیروت، اشتراطاً یقتنص بها... در چاپ «پ» اشتراکاً و در نسخه خطی «ینی» جامع» اشراکاً و ظاهراً صحیح «اشراکاً» باشد که جمع «شرك» بمعنی دامشکار است بقرینه (یقتنص).
 ۲ در اینجا هم بجز نسخه خطی «ینی جامع» و نسخه های A و B متعلق به کانرمر «اشراک» در همه چاپها (اشترک) است.
 ۳ - اشاره بآیه ۲۴۰ سوره (۲) بقره. و علمکم مالهم تکنونوا تعلمون.

برای ظفر یافتن به مطلوب بر تو خواهد تابید و مسئله وسطی که خدا آنرا از مقتضیات این اندیشه قرار داده و چنانکه گفتیم آنرا برای این اندیشه آفریده است بر تو الهام خواهد شد. و در این هنگام آن اندیشه را در قالبها و صور ادله بریز و حق آنرا از قانون صناعی ادا کن سپس صورتهای الفاظ را بر آن بپوشان و آنرا با دستاویز استوار و بنیان درست برای عالم سخنوری و گفتگو نمودار کن.

و اما هنگام مناقشه در الفاظ و شبهه در ادله صناعی و کشف صواب آنها از خطا که اموری صناعی و وضعی هستند و جهات گوناگون آنها برابر میباشد و از لحاظ وضع و اصطلاح مشابه یکدیگر هستند اگر توقف کنی، آنوقت جهت حقیقت آنها را تشخیص نخواهی داد^۱، زیرا جهت حقیقت هنگامی باز شناخته میشود که بطور طبیعی باشد از این رو محصل به شک و تسردیدی که برای وی حاصل شده ادامه میدهد و پرده‌ها در برابر مطلوب وی مانع میشوند و او را از بدست آوردن باز می‌نشانند. و این وضع شیوه بیشتر متکلمان متأخر است بویژه کسانی که از پیش در زبان‌شان عجمه باشد^۲ آنوقت ذهنشان بدان بسته می‌شود یا اگر از کسانی باشند که شیفته قانون منطقی هستند، بدان تعصب می‌ورزند و معتقد می‌شوند که آن بطبع وسیله ادراک حق است^۳ و آنوقت میان شبهات و شکهای ادله سرگردان میمانند و تقریباً از آن رهائی نمی‌یابند در صورتیکه وسیله طبیعی ادراک حق چنانکه گفتیم همان اندیشه طبیعی است بشرط آنکه از همه اوهام مجرد شوند و بحث‌کننده به بخشایش خداوند متوسل گردد و اما منطوق وصف‌کننده عمل و خاصیت این اندیشه «طبیعی» است که اغلب او را می‌رانند (بسوی حق) بنا بر این متعلم باید از این نکات عبرت گیرد

۱ - در اینجا عبارت مؤلف بر حسب اسلوب وی قندی تعقید دارد یعنی میان «ان» شرطی و جواب آن چندین جمله فاصله است از این رو دسلان پنداشته است جمله شرطی جوابی ندارد و مطلب را بسبب این جمله خبری ترجمه کرده است. رجوع بحاشیه ص ۲۸۲ ج ۳ ترجمه دسلان شود. ۲ - فی لسانه عجمه (بضم ع) یعنی عجمیت است (از منتهی الارب). ۳ - که آن وسیله رانندن به ادراک حق است. «آزینی».

و هنگامیکه فهم مسائل بر او دشوار و پیچیده می‌شود بخشایش خدا را بطلبد تا انوار آن بروی بتابد و به حقیقت ملهم شود^۱. و دانش جزاز نزد خدا بدست نمی‌آید^۲.

فصل ۳۱

در اینکه نباید نظریات و تحقیقات در دانش‌هاییکه ابزار^۳ و وسیله کسب دانش هستند^۴ توسعه یابد و مسائل آنها بشعب گوناگون منشعب شود

باید دانست که دانش‌های متعارفی در میان ملت‌های متمدن بر دو گونه است: یکی دانش‌هایی که مقصود بالذات می‌باشند همچون علوم شرعی از قبیل: تفسیر و حدیث و فقه و علم کلام و مانند طبیعیات و الهیات از فلسفه. و دیگر دانش‌هاییکه ابزار و وسیله فرا گرفتن علوم مزبور هستند مانند دانش‌های زبان عربی و حساب و جز آنها برای علوم شرعی، و منطق برای فلسفه - و چه بسا که بر حسب شیوه متأخران منطق ابزار علم کلام و اصول فقه نیز بشمار میرود. مباحث دانش‌هاییکه هدف و مقصد هستند اگر توسعه یابد و مسائل آنها بشعب گوناگون منشعب شود و ادله و نظریات نوینی برای آنها کشف گردد، هیچ باکی نخواهد بود چه این امر سبب می‌شود که ملکه طالبان آنها جایگیر تر گردد و معانی مسائل آنها بیشتر توضیح داده شود.

لیکن دانش‌هاییکه ابزار دیگر علوم هستند مانند عربی و منطق و امثال آنها سزاوار نیست آنها را جز بمنظور اینکه تنها ابزار دیگر دانشها می‌باشند مورد مطالعه قرار دهیم و ضرورتی ندارد که بتوسعه مباحث آنها پردازیم یا مسائل آنها را بشعب

۱ - و خدا راهنمای آدمی به بخشایش است «ك» و نسخه خطی ینی جامع. ۲ - اشاره به: و انما العلم عند الله - س، ۴۶ (محمد «ص») آ، ۲۲ و س، ۶۵ (القلم) آ، ۲۶ ۳ - در برخی از چاپهای مصر و بیروت علوم الآلیه بنظر علوم الالهیه چاپ شده است. ۴ - منظور علوم زبان و حساب است که مقدمه و وسیله علوم فقه و اصول و حکمت و غیره بشمار میرفتند.

تازه گونا گونی تقسیم کنیم، زیرا چنین شیوه‌ای سبب میشود که آنها را از مقصود اصلی خارج سازد چه مقصود از آنها همان است که ابزاری برای علوم اند، نه جز این. و بنا بر این هر چه آنها را از این روش خارج سازیم بهمان نسبت از مقصود اصلی خارج خواهیم شد و آنوقت اشتغال به آنها کار لغو و بیهوده‌ای بشمار خواهد رفت با اینکه میدانیم بعلت طول زمان برای فرا گرفتن آنها و فروع بسیاری که دارند بدست آوردن ملکه آنها دشوار است و چه بسا که علوم مزبور برای تحصیل علوم مقصد و اساسی عائقی بشمار میروند در صورتیکه اهمیت دانشهای اصلی بیشتر است و عمر آدمی با این شیوه‌ای که متداول است برای فرا گرفتن همه آنها (وسایل و علم مقصود بالذات) کفایت نمیکند و از اینرو اشتغال باین دانشهای ابزار مایه تضييع عمر و سرگرمی باموری است که بکار انسان نمی‌آید، و این وضع کاملاً بر روش متأخران تطبیق میشود که در صناعت‌های نحو و منطق [و بلکه] در اصول فقه معمول کرده‌اند، زیرا آنها دایره بحث در علوم مزبور را [خواه از لحاظ نقل و چه از نظر استدلال] توسعه داده و فروع [و مسائل] و استدلالهای بسیاری بر آنها افزوده‌اند بحدیکه آنها را از صورت ابزار بودن خارج ساخته و بمنزله علمی تلقی کرده‌اند که [ذاتاً] مقصود و هدف میباشند و چه بسا که در آنها به بحث نظریات [و مسائلی] می‌پردازند که در علوم مقصد و اساسی نیازی به آنها نیست و بدین سبب از نوع لغو و بیهوده بشمار میروند و بر اطلاق برای متعلمان زیان بخش میباشند، زیرا اهتمام متعلمان بعلوم اساسی بیش از این ابزار و وسائل است. و از اینرو هر گاه عمر خود را در تحصیل وسائل سپری کنند چگونه و کی بمقاصد اصلی دست می‌یابند، بهمین سبب لازم است معلمان در این علوم ابزار «مقدماتی» آنهمه طول و تفصیل قائل نشوند و متعلمان را بهدفع و غرض اصلی از خواندن آنها متوجه سازند و آنها را در برابر غرض نگاه دارند و آنگاه که همت هر کس پس از آن تاحدی بتوغل در آن

را غب شود و از خود ایستادگی در آن و شایستگی بدان نشان دهد، باید آن دانش را برای خود برگزیند. و هر کس آماده است آنچه را که برای آن آفریده شده است و بفرآ گرفتن آن اشتیاق نشان میدهد، تا حدی بتحقیق در آن پردازد.

فصل ۳۲

در تعلیم فرزندان و اختلاف عقاید مردم شهرهای بزرگ اسلامی در شیوه‌های تعلیم

باید دانست که تعلیم دادن قرآن بفرزندان یکی از شعایر دینی است و در همه شهرهای اسلامی این راه را پیموده‌اند؛ از اینرو که بسبب آیات قرآن و برخی از متون حدیث عقاید ایمان پیش از هر چیز در دلها رسوخ می‌یابد و بنابراین قرآن بمنزله اساس تعلیم قرار گرفته و دیگر ملکاتی را که بعداً باید محصل فرا- گیرد همه مبتنی بر آن است. از اینرو که تعلیم در خردسالی بیشتر رسوخ می‌یابد و چنین تعلیمی اصل و پایه تحصیلات آینده می‌شود، زیرا هر آنچه نخست و در آغاز در دل نقش بندد همچون پایه و مبنای ملکات بشمار می‌آید و حال و چگونگی آنچه بر آن بنا می‌شود، بر حسب اساس و اسلوبهای آن است^۱.

و بر حسب اختلاف نظر ایشان در باره ملکاتی که از تعلیم پدید می‌آید شیوه‌های مسلمانان در تعلیم دادن قرآن بفرزندان در نواحی گوناگون متفاوت است. چنانکه روش مردم مغرب این است که تنها بیاد دادن قرآن اکتفا میکنند و در اثنای آن کودکان را بفرآ گرفتن رسم الخط و مسائل آن و اختلاف نظر قراء در باره آن و امیدارند هیچ‌یک از جلسات درس آن را با هیچ موضوع دیگری خواه حدیث و خواه فقه و چه شعر و چه دیگر گفتارهای عرب در نمی‌آمیزند تا در آن مهارت یابند یا در برابر آن عاجز مانند و از فرآ گرفتن آن دست باز دارند، چه معمولاً

۱ - از «پ» در چاپ «ك» حال کسی که ...

کسانی که از تحصیل قرائت قرآن فرومیمانند بکلی دست از کسب دانش می‌شویند. و این شیوه مردم شهرهای بزرگ مغرب است و بربرهائی که در قصبات و دیه‌ها از اهالی مغرب تبعیت میکنند نیز این شیوه را درباره تعلیم فرزندان نشان اجرا میکنند تا از حد بلوغ در میگذرند و بسن جوانی میرسند. همچنین همین روش را در بزرگسالانی که پس از گذشتن مرحله‌ای دراز از عمرشان بخواندن و آموختن قرآن رجوع می‌کنند نیز مجری میدارند و آنها بسبب بزرگسالی در فرا گرفتن رسم الخط و املا قرآن و حفظ آن از دیگران تواناتراند.

و اما روش اهل اندلس این است که قرآن و کتاب را از لحاظ خواندن و نوشتن می‌آموزند و این هدف را که باسواد کردن باشد مراعات میکنند، ولی از اینرو که قرآن اصل و اساس خواندن و نوشتن و سرچشمه دین و علوم میباشد آنرا اصلی برای تعلیم قرار داده‌اند و بهین سبب تنها به آموختن قرآن اکتفا نمی‌کنند، بلکه در تعلیم کودکان مسائل دیگری را با آن درمی‌آمیزند مانند: روایت شعر بطور اکثر و ترسل و وا داشتن ایشان بفرا گرفتن و حفظ کردن قوانین زبان عربی و حسن خط و نوشتن و عنایت ایشان در تعلیم تنها اختصاص بقرآن ندارد بلکه توجه ایشان در این باره به خط بیش از همه مواد است. و باری منظور آنان این است که وقتی فرزند از سن بلوغ قدم بمرحله جوانی میگذارد در مرحله متوسط (شادی) مطالبی درباره قوانین زبان عربی و شعر فرا گیرد و در آنها بصیرت پیدا کند و در خط و نوشتن نیز مبرز گردد و بطور کلی اگر سندی برای تعلیم وجود داشته باشد بدامان دانش در آویزد، ولی اندلسیان در این مرحله دست از تحصیل باز میدارند، زیرا در سرزمین آنان سند تعلیم قطع شده است و جز همین مقدار تعلیم نخستین، چیزی از خرمن دانش به دست نمی‌آورند و برای کسی که خدای تعالی او را ارشاد فرماید و با استعداد باشد اگر معلمی بیابد همین مقدار هم کافی است.

و اما مردم افریقيه: علاوه بر قرآن غالباً حدیث هم بکودکان می آموزند و به تدریس قوانین علوم هم به آنان می پردازند و بعضی از مسائل علمی را بر آنان تلقین میکنند، ولی عنایت بیشتری بقرآن مبذول میدارند و کودکان را بحفظ آن وادار می کنند و اختلاف روایات و قرائت آنرا به آنها می آموزند. پس از قرآن به خط توجه دارند و خلاصه طریقه ایشان در تعلیم قرآن^۱ بیشتر به طریقه اندلسیان نزدیک است، زیرا در این باره سند طریقت آنان بمشایخ اندلس پیوسته است. آنان که هنگام غلبه مسیحیان بر شرق اندلس از آن کشور بنواحی افریقيه مهاجرت کرده و در تونس استقرار یافته اند و کودکان افریقيه از آن پس علوم قرآن را از آنان فرا گرفته اند.

و اما مردم مشرق: بر حسب اخباری که بما می رسد آنها هم در تعلیم مواد چندی را باهم در می آمیزند و نمیدانم توجه ایشان از مواد مزبور بکدامیک بیشتر است. و بنا بر آنچه برای ما نقل می کنند عنایت آنان در دوران جوانی بتدریس قرآن و کتب علمی و قوانین دانش مصروف است و تحصیلات این دوره را با تعلیم خط در نمی آمیزند، بلکه آنها برای تعلیم خط قانون و معلمان خاصی دارند که جداگانه خط را مانند دیگر صنایع می آموزند و تعلیم خط را در مکاتب کودکان معمول نمی دارند و هنگامی که الواح را در مکاتب برای کودکان مینویسند بخطی است که جنبه هنری و زیبایی ندارد و کسی که بخواهد خط را بیاموزد بر حسب همتی که در این باره پس از دوران مکتب (ابتدائی) نشان دهد و فرصت یابد باید آنرا از صاحبان آن صنعت بیاموزد. اما نتیجه ای که مردم افریقيه و مغرب از شیوه تعلیم خود گرفته و فقط بتعلیم قرآن اکتفا کرده اند این است که بکلی از فرا گرفتن ملکه زبان عاجزاند، زیرا از قرآن اغلب ملکه ای حاصل نمیشود از اینرو که بشر از اتیان بمثل آن مصروف است و بهمین سبب ایشان از بکار بردن شیوه های

قرآن و پیروی از سبک آن روی برمی تابد و اقوام مزبور در اسلوبهای دیگری جز شیوهٔ قرآن نیز ملکه‌ای ندارند، از اینرو برای کسانی که باین سبک تعلیم و تربیت میشوند هیچ گونه ملکه‌ای در زبان عرب حاصل نمیشود و بهرهٔ آنان جز جمود در تعبیرات و کمی تصرف در سخن چیز دیگری نیست و چه بسا که بامر مردم افریقه در این خصوص نسبت باهل مغرب سبک تراست، زیرا چنانکه گفتیم در ضمن تعلیم قرآن برخی از عبارات قوانین علوم را نیز بکودکان می آموزند و از اینرو تا حدی بر تصرف در تعبیرات و پیروی از سرمشقها و نمونه‌ها قادر اند منتها ملکهٔ ایشان از بلاغت قاصر است (زیرا بیشتر محفوظات آنان عبارات علوم است که در مرحلهٔ پست بلاغت قرار دارند)^۱ چنانکه در فصول مخصوص آن یاد خواهیم کرد. و اما فایده و نتیجهٔ شیوهٔ تعلیم مردم اندلس که دارای تنوع است و از آغاز زندگی بکودکان مقدار بسیاری روایت شعر و ترسل می آموزند و زبان عربی را برای آنان تدریس میکنند، این است که برای آنان ملکه حاصل میشود و بدان بزبان عربی آگاه تر^۲ میشوند و از دیگر علوم عاجز اند، زیرا از تدریس قرآن و حدیث که اصل و اساس علوم بشمار میروند دور میباشند و بهمین سبب بر حسب اینکه پس از درجهٔ تعلیم کودکان (ابتدائی) درجهٔ دومی هم داشته باشند یا نه در خط و ادب ماهر و یا قاصر اند و همانا قاضی ابوبکر بن عربی در کتاب سفرنامهٔ خویش بشیوهٔ شگفتی در تعلیم معتقد شده و در این باره تکرار می کند و باز از سر می گیرد. وی تعلیم زبان عربی و شعر را بر همهٔ علوم مقدم داشته است چنانکه روش مردم اندلس نیز چنین است و میگوید: چون شعر دیوان عرب است ایجاب میکند که آن را با قواعد عربی مقدم داریم و یاد دادن قواعد عربی در اصول تعلیم ضرور است تا از فساد زبان جلوگیری شود سپس باید محصل را به آموختن حساب و ادا کرد که در آن تمرین کند تا قوانین و قواعد آنرا بیاموزد. آنگاه باید او را بخواندن

۱- در چاپ بیروت نیست ۲- در «ینی» عریق تر و ریشه دارتر

قرآن آشنا کرد چه با این مقدمه خواندن قرآن بر محصل آسان می‌شود. سپس می‌گوید: چه غفلت و بیخبری شگفتی مردم بلاد ما را فرا گرفته که کودک را در آغاز سنین به فرا گرفتن کتاب خدا و امیدارند، و او چیزی را که نمی‌فهمد می‌خواند و در امری رنج میبرد که مسائل دیگری مهمتر از آن درخور فهم وی وجود دارد. و گوید: آنگاه باید محصل اصول دین را بخواند و سپس اصول فقه را فرا گیرد و از آن پس به علم جدل آشنا شود و بحديث و علوم آن پردازد. و باهمه این وی آموختن دو دانش را باهم منع می‌کند، مگر آنکه متعلم بعلمت فهم نیکو و نشاط شایستگی داشته باشد. این است روشی که قاضی ابوبکر (رح) بدان اشاره کرده است و میتوانیم سوگند یاد کنیم که روش پسندیده‌ایست. منتها عادات مساعد پذیرفتن آن نیست و عادات بر احوال بیشتر تصرف دارد و علت اینکه عادت بر این جاری شده که بخصوص قرآن را در تعلیم بر دیگر مواد مقدم میدارند از نظر برگزیدن تبرک و ثواب و هم از بیم آن است که مبدا در نتیجه پیش آمدهائی که برای فرزندان در دوره جنون کودکی پیش می‌آید مانند آفات (گوناگون) و جدایی از کسب دانش (ترك تحصیل)، فرصت یاد گرفتن قرآن را از دست بدعند، زیرا فرزندان تاهنگامی که صغیر است و تحت تکفل پدر و مادر میباشد مطیع فرمان آنهاست، ولی هنگامی که از مرحله بلوغ در گذرد و خود را از زیر فرمان اجباری پدر و مادر رها بیابد چه بسا که غرور جوانی او را در پرتگاه بیکارگی و تنبلی فرو افکند - از اینرو در دوره تکفل فرزند که ناچار تحت فرمان اجباری پدر و مادر است مغتنم می‌شمرند که او را بخواندن قرآن وادارند تا مبدا این دوره سپری شود و در این امر تهیدست بار آید.

لیکن اگر بادامه تحصیل کودک یقین حاصل کنیم واطمینان بیابیم که تعلیم - پذیر است. آنوقت عقیده و روش قاضی (ابوبکر) شایسته‌ترین شیوه‌ایست که آنرا مردم شرق و غرب پذیرفته‌اند، ولی خدا (آنچه بخواهد) حکم می‌کند حکم او را

فصل ۲۲

در اینکه سختگیری نسبت به متعلمان برای آنان زیان‌آور است

زیرا تندخوئی و فشار در آموزش برای شاگرد زیانبخش است بویژه در مملکت «استعداد» خردسالان و نوآموزان تأثیرات بد می‌بخشد و هر یک از دانش‌آموزان یا غلامان یا خدمتکاران بشیوه ستم و زور پرورش یا بند زور و ستم بر آنان حمله‌ور می‌شود و آنان را مقهور می‌سازد و انبساط نفس را در تنگنا قرار می‌دهد و نشاط آنان را از میان می‌برد و ایشان تنگخو بار می‌آیند و نشاط خود را از دست می‌دهند، و این حال آنان را بتنبلی میخواند و وادار به دروغ و خباثت میکند. و دروغ و خباثت عبارت از تظاهر به چیزی است که در درون انسان میباشد از بیم اینکه مبادامورد دست درازی و ستمگری و زور گوئی واقع شود و بدین سبب مکر و فریب باو می‌آموزد و این صفات عادت و خلق او میشود و در نتیجه شهر نشینی و بسر بردن در اجتماع صفات انسانیت وی همچون: جوانمردی و دفاع از جان و مسکن فاسد میشود و در این باره اتکالی بار می‌آید و بردیگران تحمیل می‌شود و بلکه نفس او در اکتساب فضایل و خوی نیکو سست میشود و به تنبلی میگراید و در نتیجه از غایت و هدف انسانیت خود باز میماند و محدود میشود و سرانجام در پرتگاه نگو نسا و در پست‌ترین ورطه‌ها گرفتار می‌شود. همچنین همین سر نوشت برای هر ملتی که در چنگال قهر و غلبه واقع شود و دچار ستمگری و زور گوئی گردد پیش آمده است. و این کیفیت در هر کس که مورد استیلا و غلبه دیگری واقع شود و «رجال» کشور متکفل کار او و همراه او نباشد مایه عبرت میباشد و میتوانیم آنرا بطور استقرا در اینگونه کسان بیابیم. با نگرستن بقوم یهود این مدعا ثابت میشود که

۱ - والله یحکم لامعقب لحکمه. س: ۱۳ (الرعد) آ: ۴۱

چگونه در نتیجه این سرنوشت دچار خوی زشت و ناپسند شده‌اند حتی ایشان در همه اعصار و در هر سرزمین به خرج^۱ وصف می‌شوند و معنی کلمه در اصطلاح مشهور نشان دادن خبث و کیداست و سبب آن همان است که یاد کردیم. و از اینرو سزااست که معلم نسبت به دانش‌آموز و پدر نسبت به فرزند خود در امر تأدیب روش استبداد پیش نگیرند. چنانکه محمدبن ابوزید در کتابی که در موضوع معلمان و متعلمان تألیف کرده میگوید: سزاوار نیست که مربی و تأدیب‌کننده کودکان اگر نیازمند بزدن (تنبیه بدنی) کودکان شود بیش از سه تازیانه در تأدیب آنان بکاربرد. و از سخنان عمر (رض) است که میگوید: کسیکه شرع او را تأدیب نکند خدا ویرا تأدیب نخواهد کرد، و این گفتار از لحاظ علاقه وی به سیانت نفوس از مذلت تأدیب است و هم بدین سبب است که وی آگاه بوده است همان اندازه تأدیبی که در شرع تعیین گردیده تربیت شخص را بهتر تضمین میکند چه شرع به صلحت کسان آگاه‌تر است.

و از بهترین شیوه‌های آموزش گفتاریست که رشید به معلم پسرش پیشنهاد کرد [خلف احمر^۲ گوید: رشید برای تأدیب پسرش محمد امین کسی نزد من فرستاد^۳] وی گفت. ای احمر! امیرالمؤمنین جگر گوشه و دلبنده خویش را بتومی- سپارد او دست قدرت ترا بر او گشاده و فرمانبری وی نسبت بتو واجب است، پس برای او چنان باش که امیرالمؤمنین بتو تکلیف کرده: قرآن را بر او بخوان و اخبار^۴ را به وی یاد ده و برای او اشعار بر روایت آنها نقل کن و سنن^۵ را باو بیاموز

۱ - در چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع» چنین است، ولی در چاپ «ک» و سایر چاپهای مصر حرج است و دسلان کلمه جرح را ترجیح داده است. ۲ - از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ». ۳ - دسلان مینویسد ممکن است در اینجا ابن خلدون دچار اشتباه شده باشد، زیرا ابن خلکان در ضمن شرح حال یحیی برمکی میگوید معلم امین، فضل‌ابن یحیی بوده است و خلف احمر شاعری بوده که در حدود سال ۱۸۰ هجری (۷۹۶ م) درگذشته است. ۴ - مقصود تواریخ و قصص و داستانهای عرب و عجم و بخصوص تواریخ مربوط به ایام عرب است. ۵ - مقصود اخبار و آثار منقول از پیامبر (ص) است.

و او را بمواقع سخن و چگونگی آغاز آن بینا کن و جز در وقت مناسب او را از خنده باز دار و وی را به بزرگداشت مشایخ بنی‌هاشم هنگامیکه بر او وارد میشوند برانگیز و یادآوری کن هنگامیکه سرداران سپاهی بمجلس وی می‌آیند آنها را گرامی شمرد و در جایگاه برتر بنشانند و هر ساعتی که بر تو میگذرد باید آنرا مغتنم شماری و بهوی سودی برسانی بی آنکه او را غمگین سازی و ذهن او را بمیرانی و مسامحه آنقدر رومدار که بیکاری را شیرین شمرد و بدان خو گیرد و هر چه میتوانی با او بشیوه دلجوئی و نرمخوئی رفتار کن. و اگر از این شیوه سر-پیچی کند آنوقت سختگیری و درشتی بکار بر. انتهى.

فصل ۴۴

در اینکه سیر و سفر در جستن دانشها و دیدار مشایخ (استادان) بر کمال تعلیم می‌افزاید

و سبب آن این است که بشر معارف و اخلاق و مذاهب و فضایی را که در آنها ممارست میکند گاهی از طریق دانش و تعلیم و القا فرامیگیرد و گاهی آنها را به شیوه تقلید و حضور در مجالس درس دیگران می‌آموزد، ولی ملکه‌هائی که بطور مستقیم و بصورت تلقین حاصل شده باشند مستحکمتر و راسختر خواهند بود و بنا بر این ملکه‌ها بنسبت فزونی مشایخ حاصل می‌شود و رسوخ می‌یابد. و اصطلاحات نیز در تعلیم مایه اشتباه متعلم میشود بحدی که بسیاری از آنان گمان می‌کنند که آنها هم قسمتی از دانش میباشند و این اشتباه از متعلم برطرف نمی‌شود مگر اینکه به تن خویش از محضر استاد استفاده کند، زیرا معلم هر يك در اصطلاحات دانشا شیوه خاصی دارند این است که دیدار دانشمندان و مشایخ مختلف از نظر باز شناختن اصطلاحات برای متعلم بسیار سودمند است، چه در این دیدارها اختلاف شیوه‌های آنانرا در دانش می‌بیند و در نتیجه دانش را از اصطلاحات تجرید و انتزاع میکند

و میفهمد که اصطلاحات مزبور طریقه‌هایی برای تعلیم و روش‌هایی جهت رسیدن بدان‌ها میباشند و قوایش برای رسوخ و استحکام درملکات بسرانگیخته میشود و معلومات وی تصحیح می‌گردد و معارف گوناگون را از یکدیگر بازمی‌شناسد و در عین حال ملکات وی بواسطه عادت کردن بحضور در مجالس درس معلمان و سود بردن از تعلیمات آنان و دیدن آن‌همه استادان و مشایخ گوناگون تقویت میشود و این نتایج برای کسی است که خدا راههای دانش و راهنمایی را برای وی میسر کند و آنگاه ناگزیر باید در طلب دانش سفر گزیند و بگردش و جهانگردی پردازد تا سود فراوان و کمال معلومات خویش را بدیدار مشایخ و برخوردار با رجال بدست آورد و خدا هر که را بخواهد براه راست هدایت میفرماید.^۱

فصل ۳۰

در اینکه در میان افراد بشر دانشمندان «فقیهان» نسبت بهمه کس از امور سیاست و روشهای آن دورتر میباشند

زیرا ایشان عادت کرده‌اند که در مسائل فکری به کنجکاوای پردازند و در دریای معانی فرو روند و آنها را از محسوسات انتزاع و در ذهن تجرید کنند و به صورت امور کلی عمومی درآورند تا بطور عموم بر آنها حکم کنند نه اینکه بخصوص ماده یا شخص یا نسل یا ملت یا صنف بخصوصی را در نظر گیرند و آنگاه این کلی را بر امور خارجی تطبیق کنند و نیز امور را با اشیاء و امثال آنها بر حسب شیوه‌ای که در قیاس فقهی بدان عادت کرده‌اند، مقایسه میکنند و از این رو کلیه احکام و نظریات ایشان همواره در ذهن است و بمرحله منطبق شدن نمی‌رسد مگر پس از فراغت از بحث و اندیشه یا اینکه بکلی تطبیق نمی‌شود، بلکه آنچه در خارج هست از این کلیات ذهنی منفرع می‌گردد مانند احکام شرعی چه آنها فروعی

۱ - والله یهدی من یشاءالی صراط مستقیم. س، ۲ (بقره) آ، ۱۳۶.

از آنچه در محفوظ از ادله و کتاب و سنت است می‌باشند و در جستجوی آنند که آنچه را در خارج می‌یابند با آنها مطابقت دهند برعکس نظریات علوم عقلی که برای صحت آنها میکوشند نظریات مزبور را با آنچه در خارج هست تطبیق کنند از این رو ایشان در همه نظرهایشان به امور ذهنی و نظریات فکری عادت دارند و بجز امور مزبور چیز دیگری را نمی‌شناسند. در صورتیکه صاحب سیاست به مراعات امور خارج و احوال و کیفیاتی که بدان می‌پیوندد و از آن تبعیت میکند احتیاج دارد. چه سیاست امری پوشیده است و شاید هم در آن خصوصیات یافت شود که نتوان آنها را به شبه یا مثالی ملحق کرد و با کلی ذهنی که میخواهند آنرا بر آنها تطبیق کنند منافعی باشد. و هیچ یک از کیفیات اجتماع و عمران را بر دیگری نمیتوان قیاس کرد، زیرا هم چنان که در یک امر بهم شباهت پیدا میکنند شاید در اموری با هم اختلاف داشته باشند این است که دانشمندان بسبب عادت کردن به تعمیم احکام و قیاس کردن امور بیکدیگر اگر بامر سیاست توجه کنند مسائل آنرا در قالب نظریات و اندیشه‌ها و نوع استدلالهای خودشان میریزند و در نتیجه دچار اشتباهات و غلط کاری‌های بسیار می‌شوند و نمیتوان بر ایشان از خطا اعتماد کرد.

و باید هوشمندان و مردم زیر کسی را که اهل اجتماع و عمرانند نیز به دانشمندان ملحق کرد چه آنان بسبب ذهن روشنی که دارند مانند فقیهان متمایل بفرو رفتن در دریای معانی و قیاس و مشابهت میشوند و در نتیجه در پرتگاه اشتباه و غلط فرو می‌افتند، لیکن مردی عامی که دارای طبع سلیم و هوش متوسطی است بعلت آنکه فکرش از اینگونه قیاسها و استدلالها قاصر است و آنها را در نظر نمی‌گیرد برای هر ماده‌ای (در امور سیاست) بحکم همان ماده اکتفا می‌کند. و در هر دسته‌ای احوال و اشخاصی است که بر آنچه بدان اختصاص داده شده‌اند می‌باشند و حکم را بقیاس یا تعمیم از حد آن در نمی‌گذرانند و در بیشتر

نظریاتشان از مواد محسوس جدا نمیشوند و آنها را در ذهنشان نمیگذرانند مانند شناگری که هنگام موج از خشکی دور نمیشود شاعر گوید:

هنگامیکه شنا میکنی بهیچ رو از ساحل دور مشو
زیرا سلامت در ساحل است.^۱

از این رو چنین کسی در نظر سیاسی خود از «خطا» مصون مییابد و در رفتار با ابناى جنس خود نظری مستقیم دارد و در نتیجه امر معاش وی بهبود مییابد و هر آسیب و زیانی را با استقامت نظر خویش دفع میکند و بالای هر صاحب دانشی دانائی است^۲ و از اینجا آشکار میشود که صنعت منطق از غلط مصون نیست زیرا در آن انتزاع بسیار است و از محسوسات دور مییابد چه منطق در معقولات دوم بحث میکند و شاید در مواد آنها چیزی یافت شود که از این احکام ممانعت کند و هنگام تطبیق یقینی با آنها منافی باشد، ولی بحث در معقولات اول که تجرید آنها قریب است چنین نیست، زیرا معقولات مزبور خیالی هستند و صور محسوسات حفظ می شوند و صدق انطباق آنها را اعلام میدارند.^۳

فصل ۳۶

در اینکه بیشتر دانشوران اسلام از ایرانیانند

از شگفتیهائی که واقعیت دارد این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام خواه در علوم شرعی و چه در دانشهای عقلی بجز در موارد نادری غیر عرباند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرباند از لحاظ زبان و مذهب تربیت و مشایخ و استادان عجمی^۴ هستند با اینکه ملت (دین) و صاحب شریعت عربی است.

۱- سعدی فرماید: بدریا در منافع بیشمار است - اگر خواهی سلامت برکنار است. ۲ - و فوق کل ذی علم علیم . س: ۱۲ (یوسف) آ: ۷۶ ۳ - آخر فصل در چاپ «ك» و چاپهای دیگر مصر و بیروت چنین است: و خدا سبحانه و تعالی داناتر است و توفیق به اوست. ۴ - هر چند کلمه (عجم) را بمعنی غیر عرب بکار میبرند، ولی معمولاً آنرا برای ایرانیان اطلاق میکنند در این فصل گاهی بر ترکهای اطلاق شده است که به ایران تاخته بودند. حاشیه دسلان. ج ۳ ص ۲۹۶ ولی خوب بود بدان اشاره می شد و بفرض ایشان چنین استنباط کرده باشند آنها هم رنگ ایرانی بخود گرفتند.

و سبب آن این است که در آغاز ظهور این مذهب بمقتضای احوال سادگی و بادیه نشینی در میان ملت اسلام دانش و صنعتی وجود نداشت، بلکه احکام شریعت را که عبارت از اوامر و نواهی خدا هستند رجال در سینه خود حفظ و از آن نقل میکردند. و میدانستند مأخذ آن احکام «کتاب و سنت» است چه آنها را از صاحب شرع و اصحاب وی فرا گرفته بودند، ولی در آن روزگار آن قوم (صحابه) بادیه نشین بودند و بامر تعلیم و تألیف و تدوین آشنائی نداشتند و بدان رانده نشده بودند و هیچ نیازی ایجاب نکرده بود که بدان دست یازند و در روزگار صحابه و تابعان امر بر همین شیوه جریان داشت و کسانی که بویژه قرآن را میدانستند و آنرا نقل میکردند قراء خوانده میشدند یعنی آنانکه کتاب را قرائت میکنند و آنها امی نبودند، زیرا در آن روزگار امیت در میان صحابه صفت عامی شمرده میشد چه آنها از عرب بادیه نشین بودند و اطلاق قراء بر خوانندگان قرآن در آن دوران اشاره ای باین امیت بود چه ایشان قراء (خوانندگان) کتاب خدا و سنت منقول از خدا بودند و احکام شرعی را بجز از قرآن و حدیث از طریق دیگری نمیشناختند و حدیث هم در غالب موارد بمنزله شرح و تفسیری برای قرآن بشمار میرفت. پیامبر (ص) فرمود: «در میان شما دو امر فرو گذاشتم که تا به آنها متمسک باشید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو عبارتند از: «قرآن و سنت من» و از روزگار دولت (هرون) الرشید چون نقل دور شد بوضع تفاسیر قرآن و قید احادیث «در متون» نیازمند شدند از بیم آنکه مبدا احادیث منقول از دست برود، سپس ناگزیر بشناختن زنجیره های حدیث و تعدیل راویان شدند تا از این راه اسناد صحیح حدیث را از مادون آن بازشناسند. آنگاه استخراج احکام اموری که روی میداد از قرآن و سنت توسعه پیدا کرد و گذشته از این به زبان عرب فساد راه یافت و در نتیجه نیاز بوضع قوانین نحوی پیدا کردند و کلیه علوم شرعی

بمنزله ملکاتی برای استنباط و استخراج و مشابَهت و قیاس گردید و بعلوم دیگری نیازمند شدند که همچون وسایلی برای شناختن علوم شرعی بشمار می‌رفتند از قبیل: معرفت قوانین عربی و قوانین این استنباط و قیاس و دفاع از عقاید ایمانی با ادله. زیرا بدعت‌های بسیار و عقاید الحاد پدید آمده بود. و همه این دانشها دارای ملکه‌هایی گشتند که نیاز به تعلیم داشت و در زمره صنایع (فنون) بشمار می‌رفتند و ما در گذشته یادآور شدیم که در صنایع شهرنشینان ممارست می‌کنند و عرب از همه مردم دورتر از صنایع می‌باشد، پس علوم هم از آئین‌های شهریان بشمار می‌رفت و عرب از آنها و بازار رائج آنها دور بود و در آن عهد مردم شهری عبارت از عجمان (ایرانیان) یا کسانی مشابه و نظایر آنان بودند از قبیل موالی و اهالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند صنایع و پیشه‌ها از ایرانیان تبعیت می‌کردند چه ایرانیان بعثت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته‌اند بر این امور استوارتر و تواناتر بودند، چنانکه صاحب صنعت نحو سیویبه و پس از او فارسی و بدنبال آنان زجاج بود و همه آنان از لحاظ نژاد ایرانی بشمار می‌رفتند، لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود و آنان زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آنرا بصورت قوانین و فنی در آوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند. همچنین بیشتر دانندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی بشمار می‌رفتند [زیرا فنون در عراق و نواحی نزدیک آن توسعه یافته بود]^۱ و همه عالمان اصول فقه چنانکه می‌دانی و هم کلیه علمای علم کلام و همچنین بیشتر مفسران ایرانی بودند و بجز ایرانیان کسی بحفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: «اگردانش بر گردن آسمان در آویزد قومی

۱ - در چاپهای مصر و نسخه خطی «ینی‌جامع» نیست. ۲ - در چاپ «ب» نسخه خطی «ینی‌جامع» اعناق و در چاپهای مصر و بیروت، اکتاف است.

از مردم فارس بدان نائل می آیند و آنرا بدست می آورند».

واما تازیانی که این تمدن و بازار رائج آن را درك کرده و از بادیه نشینی بیرون آمده و بسوی تمدن مزبور شتافته بودند ریاست در دستگاه دولت [عباسی] آنانرا بخود مشغول کرده و قیام بامور کشورداری آنانرا از توجه بدان نشواندیشیدن در آن بازداشته بود، چه ایشان اهل دولت و نگهبان و اداره کننده سیاست آن بشمار می رفتند. گذشته از اینکه بزرگمنشی و غرور آنان را در آن هنگام مانع بود که بمارست دردانش گرایند، زیرا دانش در شمار صنایع بود و رؤسا همواره از نزدیک شدن به صنایع و پیشه ها و آنچه بدانها مربوط است سرپیچی میکردند و بهیچرو بدان نمیگراییدند و این امور را بکسانی واگذار می کردند که از نژادهای غیر عرب و مولدان بودند و همچنان عقیده داشتند که حق قیام بدان، ایشان راست چه ایشان آنها را آئین و دانشهای خویش میدانستند و دارندگان آنها را کمتر تحقیر می کردند تا روزگاری که فرمانروائی بکلی از دست عرب خارج شد و بژادهای غیر عربی انتقال یافت در این هنگام اعضای دولت بعلوم شرعی انتساب نداشتند از اینرو که از علوم مزبور دور بودند و عالمان علوم شرعی خوار شدند، چه میدیدند آنها از امور کشورداری دور هستند و بمسائلی مشغولند که بکار ملك و سیاست سودی نمی بخشد، چنانکه در فصل مراتب دینی یاد کردیم پس از آنچه بیان کردیم معلوم شد چرا عالمان علوم شرعی یا اکثر ایشان ایرانی بودند. و اما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصریکه دانشمندان و مؤلفان آنها متمیز شدند و کلیه این دانشها بمنزله صناعتی مستقر گردید و بالنتیجه به ایرانیان اختصاص یافت و تازیان آنها را فرو گذاشتند و از ممارست در آنها منصرف شدند و بجز ایرانیان عربی دان کسی آنها را نمی دانست مانند همه صنایع، چنانکه در آغاز این فصل یاد کردیم و این دانشها همچنان در شهر متداول بود تا روزگاریکه تمدن و عمران در ایران و بلاد

۱ - (بضم میم و فتح واو و فتح لام) شخص عجمی که در عرب پرورش یافته باشد. غیانت.

آن کشور مانند عراق و خراسان و ماوراءالنهر مستقر بود، ولی همینکه شهرهای مزبور رو بویرانی رفت و تمدن و عمران که از اسرار ایزدی درپدید آمدن دانش و صنایع است از آن سرزمین دور شد دانش هم بکلی از کشور ایران رخت بر بست، زیرا زندگی بادیه نشینی بر آن نواحی چیره گردید و دانش بمردم شهرهای بزرگی اختصاص یافت که از تمدن بهره وافر داشتند و هم اکنون هیچ کشوری باندازه مصر از تمدن بهره مند نیست چه این کشور در این عصر بمنزله مادر جهان و کاخ با عظمت اسلام و سرچشمه دانشها و صنایع است.

و در ماوراءالنهر نیز قسمتی از بقایای تمدن گذشته همچنان وجود دارد و این تمدن بسبب دولتی است که در آن سرزمین حکومت میکند و بهمین سبب سهمی از دانشها و صنایع به آن ناحیه اختصاص دارد که انکار ناپذیر است و آنچه ما را باین امر رهبری کرده نوشته‌های یکی از دانشمندان آن سرزمین است که تألیفات وی در این ممالک (مغرب) بدست ما رسیده است و او سعدالدین تفتازانی است. لیکن از دیگر ایرانیان پس از امام ابن الخطیب (فخر رازی) و نصیرالدین طوسی جزوی آثاری مشاهده نکرده‌ایم که بتوان از لحاظ آخرین حد اصابت بر آنها اعتماد کرد. این اوضاع را باید در نظر گرفت و در آنها اندیشید آنوقت شگفتیهائی در احوال مردم می‌یابیم.

و خدا آنچه بخواهد می‌آفریند.^۱ خدایی جز او نیست.^۲

۱ - یخلق ما یشاء س، ۵ (مائده) آ، ۲۰ آخر فصل در چایهای مصر و بیروت پس از آیه مزبور چنین است: اورا شریکی نیست پادشاهی اوراست و ستایش ویژه اوست و او بر هر چیزی تواناست. س، ۳۰ (الروم) آ، ۴۹ - بس است مارا و خدا نیکو کار گزار است. س، ۳ (آل عمران) آ، ۱۶۷
 ۲ - این جمله فقط در نسخه خطی «پنی‌جامع» است.

فصل^۱

در اینکه کسانی که در آغاز زندگی بزبان غیر عرب آشنا شده باشند
در فراگرفتن علوم زبان عربی بهره ناچیزی عاید آنان خواهد شد

و علت آن این است که کلیه مباحث دانش‌ها عبارت از معانی ذهنی و خیالی است و این معانی از میان علوم شرعی برگزیده میشوند و بیشتر مباحث این علوم در باره الفاظ است و مواد آنها از احکام قرآن و سنت و لغاتی که معانی آنها را میرساند گرفته میشوند و کلیه این معانی در خیال نقش می‌بندند و هم معانی مزبور از میان علوم عقلی برگزیده می‌شوند که در ذهن جایگیر میشوند. و لغات در حقیقت بمنزله ترجمان معانی و مفاهیمی هستند که در ضمیرها متمرکز میشوند و از راه سخن گفتن در هنگام مناظره و تعلیم و ممارست در بحث دانشها برای بدست آوردن ملکه آنها این معانی با تمرین مداوم، یکدیگر می‌پیوندند.

و الفاظ و لغات واسطه‌ها و پرده‌هایی میان ضمیر اند و بمنزله پیوندهایی میان معانی و مهره‌هایی بر آنها هستند و کسیکه میخواهد بکسب دانش پردازد ناگزیر است که معانی را از راه شناختن دلالت‌های لغوی و نیک فراگرفتن ملکه آن سرعت از الفاظ استخراج کند و گر نه گذشته از مشکلاتی که در مباحث ذهنی او روی میدهد استخراج و بودن معانی بروی دشوار خواهد شد، ولی هنگامیکه ملکه او در دلالت‌های الفاظ بر معانی راسخ باشد چنانکه هنگام استعمال الفاظ بدیهه وار و مانند امور جبلی بیدرنگ معانی آنها در ذهن او سبقت جوید، آنوقت پرده مزبور بکلی از میان معانی و فهم او زایل خواهد شد یا تخفیف خواهد یافت و آنوقت مشکلی برای او باقی نخواهد ماند بجز اینکه تنها در معانی مباحث علمی تمرین

۱ - این فصل در جاهای مصر و بیروت نیست، لذا آنرا از ص ۲۷۴ تا ص ۲۷۸ چاپ پاریس ترجمه و بانسخه خطی «ینی جامع» برگ ۲۴۵-۲۴۶ مقابله کردم.

و ممارست کند.

و همه اینها هنگامی است که روش تعلیم بصورت تلقین و خطاب و تعبیر کردن مطالب باشد، ولی اگر شاگرد به مطالعه و خواندن از روی کتاب و قرائت اشکال خطی از دیوانها و دفاتر بمسائل علوم نیازمند شود، در اینجا پرده دیگری میان اشکال و الفاظ شفاهی که در خیال او نقش بسته است حائل میشود، زیرا اشکال نوشتنی نیز دلالت خاصی بر الفاظ شفاهی دارند و تا هنگامیکه این دلالت شناخته نشود پی بردن به تعبیر دشوار خواهد بود. و اگر با ملکه ناقص آنها را فرا گیرد معرفت وی نیز ناقص خواهد بود و از این راه در پیش خواننده و متعلم پرده دیگری نیز افزوده میگردد که در میان او و مطلوبش که بدست آوردن ملکات علوم است حایل میشود و از پرده نخستین بدرجات دشوارتر است.

ولی هر گاه ملکه او در دلالتهای لفظی و خطی استوار شود آنوقت همه پرده‌هایی که میان او و معانی کشیده شده است برافکنده میشود و تنها مشکلی که برای او باقی میماند ممارست و تمرین در فهم مباحث دانشهاست. چنین است کیفیت معانی با الفاظ و خط نسبت به کلمه‌ای، و آنانکه در خردسالی به آموختن الفاظ و کتابت می‌پردازند ملکاتشان استوارتر میشود.

سپس باید دانست که چون کشور اسلامی توسعه یافت و ملت‌های گوناگونی به مسلمانان پیوستند در حالیکه شعار ملت عرب بیسوادی بود بسبب ظهور نبوت در میان آنان ناگزیر علوم پیشینیان را فرا گرفتند و بخواندن و نوشتن آنها آشنا شدند، از اینرو بعزت حضارت و تهذیب بکشورداری و ارجمندی و تسخیر ملتها نائل آمدند و پس از آنکه علوم شرعی آنان بطور روایت و نقل سینه به سینه منتقل میشد آنها را بصورت صناعت و فن در آوردند و کسانی پیدا شدند که این ملکه‌ها را فرا گرفتند و دیوانها و تألیفات فراوانی پدید آوردند و بکسب دانشهای ملل دیگر همت گماشتند و آنگاه علوم گوناگون را از زبانهای بیگانه به عربی ترجمه کردند

و آنها را در قالب الفاظی ریختند که در خور اندیشه‌های آنان بود و اصطلاحات بیگانه را دور ریختند و برای آنها در زبان خودشان اصطلاحاتی وضع کردند و بر حسب فهم و ادراک خویش علوم مزبور را ترقی دادند و آن دیوان‌هایی که بزبان بیگانه بود به کلی متروک شد و از یادها رفت و کلیه دانشها بزبان عربی رواج یافت و دیوانها و کتب آنها بخط عربی نوشته شد و آنانکه بکارهای علمی اشتغال داشتند ناگزیر شدند دلالتها یا اصول و قواعد لفظی زبان عرب را بیاموزند و زبانهای دیگر را فروگذارند، چه بجز زبان عرب دیگر زبانها متروک شده و از اهمیت افتاده بود و ما در ضمن فصول پیش یاد کردیم که لغت عبارت از ملکه ای است که در زبان حاصل میشود و همچنین گفتیم خط صنعتی است که ملکه آن در دست میباشد. و بنابراین هر گاه نخست ملکه زبان بیگانه برای کسی حاصل شود چنین کسی از مهارت یافتن در زبان عربی عاجز میگردد، زیرا در گذشته یاد آور شدیم که هر گاه کسی نخست در صنعتی مهارت یابد کمتر ممکن است ملکه صنعت دیگری در همان کس بکمال رسد و دلیل آن آشکار است.

و بنابراین هر گاه کسی بخوبی نتواند زبان عرب و قواعد لفظی و خطی آنرا نیک فرا گیرد چنانکه در گذشته یاد کردیم فهم معانی کلمات آن زبان بروی دشوار خواهد بود مگر آنکه وقتی به آموختن زبان عرب میپردازد ملکه زبان بیگانه ای را که قبلاً فرا گرفته هنوز در ذهن او استوار نشده باشد مانند فرزندان خرد سال اقوام غیر عرب که پیش از استوار شدن ملکه زبان خودشان با عربی زبانان تربیت میشوند و در این صورت آنها به منزله کسانی قرار میگیرند که از آغاز با زبان عرب آشنا میشوند و آنوقت در فهم معانی زبان عرب عاجز نمی‌مانند. کسیکه پیش از آموختن خط عربی خط دیگری فرا گرفته باشد نیز مشمول همین نظریه میباشد. و بهمین سبب می‌بینیم بسیاری از دانشمندان غیر عرب در ضمن تدریس و در محافل تعلیم بجای شرح دادن مطالب کتب عین عبارت کتاب را بطور سطحی قرائت میکنند

و با این شیوه خویش را ازشواری بعضی از معانی پوشیده رهایی می‌بخشد تا مگر از این راه فرا گرفتن معانی برای آنان آسان‌تر شود، ولی کسیکه در بیان و خط زبانی دارای ملکه‌ای استوار باشد به چنین شیوه‌ای نیازمند نیست، زیرا ملکه‌ی زبان کاملاً در وی رسوخ یافته و فهمیدن مطالب از خط و درک معانی گفتارها برای او به منزله‌ی سرشتی راسخ شده است و هیچگونه پرده‌ای میان او و معانی وجود ندارد و چه بسا که در نتیجه‌ی ممارست و تمرین در آموختن زبان و خطی بیگانه ملکه‌ی آن برای آموزنده حاصل می‌شود چنانکه این وضع را در بسیاری از عالمان اسلام که از نژاد غیر عرب هستند مشاهده می‌کنیم، ولی چنین کسانی بندرت یافت می‌شوند و هر گاه همین عالمان را با همگنان آنان از عالمان عرب مقایسه کنیم خواهیم دید عالمان عربی در زبان توانا تر اند و ملکه‌ی آنان نیرومندتر است، زیرا مردم غیر عرب بعلمت آنکه در آغاز بزبان عجمی آشنا می‌شوند دچار نوعی سستی می‌گردند که خواهی نخواهی در عجز آنان از فرا گرفتن کامل زبان عرب تأثیر می‌بخشد.

و نباید بسبب آنکه در فصل پیش گفتیم: بیشتر عالمان اسلام غیر عرب «ایرانی» بوده‌اند. براین گفتار خرده‌گیری شود چه منظور ما در آنجا از عجم کسانی هستند که از لحاظ نژاد غیر عرب‌اند و ثابت کردیم رواج تمدن در میان آنان سبب شده است که در صنایع و ملکه‌های گوناگون و از آن جمله علوم ممارست کنند. لیکن عجمی بودن در زبان چیز دیگری است و مقصود ما در اینجا همین است. همچنین نباید براین گفتار خرده گرفته شود که چگونه یونانیان در دانشهای مختلف ثابت قدم بودند با اینکه آنها این علوم را از زبان کهن خود بجز زبان متداولشان فرا می‌گرفتند و با خطی که در میانشان متداول بود می‌نوشتند. باید گفت غیر عرب یا عجمی که در ملت اسلام دانش فرا می‌گیرد هم دانش را از زبان غیر مادری خود می‌آموزد و هم بخطی نمی‌نویسد که ملکه‌ی آن در وی قبلاً رسوخ

یافته است. و همین امر چنانکه گفتیم برای او به منزلهٔ پرده‌ای میباشد که مانع پیشرفت اوست. و این موضوع در میان کلیهٔ ملت‌هایی که بزبان عربی سخن نمی‌گویند مانند ایرانیان و رومیان و ترکان و بربرها و فرنگان و دیگر اقوام غیر عربی عمومیت دارد.

و در این امر نشانه‌هایی برای کسانی است که می‌اندیشند.^۱

فصل ۳۷

در دانشهای زبان عربی

دانشهای زبان عرب دارای چهار رکن است که عبارتند از: لغت، نحو، بیان و ادب. و شناختن آنها برای اهل شریعت ضروری است، زیرا مأخذ کلیهٔ احکام شرعی از کتاب و سنت است که به زبان عرب میباشد و صحابه و تابعان که ناقلان آنند نیز عرب‌اند و شرح مشکلات آنها هم به لغت آن قوم است و بنا بر این کسیکه بخواهد علم شریعت را فرا گیرد ناگزیر باید دانشهای متعلق بزبان عرب را بیاموزد و آن علوم در استواری زبان بنسبت تفاوت آنها در ایفای کلام مختلف است. و برای روشن شدن این نکته کافی است که ما آنها را یکا یک و فن به فن یاد کنیم و آنچه مسلم است این است که مهمترین و مقدم بر همهٔ آنها علم نحو است، زیرا بدین دانش اصول مقاصد از راه دلالت الفاظ آشکار میگردد و فاعل از مفعول و مبتدا از خبر باز شناخته میشود و اگر این دانش نمی‌بود اصل افادهٔ «سخن» نامعلوم میماند. و حق این بود که علم لغت مقدم بر همهٔ این دانشها باشد، ولی بیشتر اشکال و صور لغوی بر همان موضوعی که برای آن وضع شده‌اند باقی هستند و تغییری به آنها راه نمی‌یابد، بخلاف اعراب (حرکات) دلالت‌کننده بر اسناد و مسند و مسندالیه که بسبب

۱ - اشاره به: وفي ذلك لاية لقوم يتفكرون. س: ۱۶ (النحل) آ: ۷۱ و در نسخهٔ خطی «ینی جامع» بجای يتفكرون (للمتوسمين) است.

جمله تغییر پذیر است و هیچگونه اثری از آن بجای نمانده است. از این رو علم نحو مهمتر از لغت بشمار می‌آید، زیرا ندانستن آن بکلی مایهٔ اخلال تفاهم میگردد در صورتیکه لغت چنین نیست. و خدا داناتر است.^۱

علم نحو

باید دانست که لغت بر حسب آنچه متعارف است عبارت از تغییر متکلم از مقصود خویش است و این تعبیر عملی مربوط به زبان است [که از قصد افادهٔ کلام ناشی می‌شود^۲] و از اینرو ناگزیر باید بمنزلهٔ ملکه‌ای ثابت در عضوی گردد که آنرا انجام میدهد و آن عضو زبان است. و تعبیر از مقصود در میان هر ملتی بر حسب اصطلاحات «خاص» آنقوم است. و ملکه‌ای که از آن برای عرب حاصل آمده از نیکوترین ملکات است و بیش از ملکهٔ هر زبان دیگری مقاصد را آشکار میکند، زیرا در زبان عرب علائم دیگری بجز کلمه‌ها نیز بر بسیاری از معانی دلالت میکنند [مانند حرکاتی که فاعل و مفعول^۳] و مجرور یعنی مضاف «الیه»^۴ را تعیین میکنند و همچون حروفی که افعال [یعنی حرکات^۵] را بذوات میرسانند بی آنکه به الفاظ دیگری نیازمند شوند و این خاصیت جز در زبان عرب یافت نمی‌شود چنانکه در زبانهای دیگر برای هر معنی یا کیفیتی ناچار الفاظی برمی‌گزینند که بویژه بر آن معانی و کیفیات دلالت میکنند و از این رو می‌بینیم سخنان مردم عجم «غیر عرب»

۱ - در چاپ «پ» و نسخهٔ خطی «ینی جامع» آخر فصل چنین است ولی در چاپهای مصر و بیروت بدینسان تغییر یافته است: و خدا سبحانه و تعالی داناتر است و توفیق بدوست. ۲ - در نسخهٔ خطی «ینی جامع» و چاپهای مصر و بیروت نیست. ۳ - از نسخهٔ خطی «ینی جامع» و چاپ «پ». ۴ - در متن همهٔ نسخ کلمهٔ «الیه» افتاده است در صورتیکه اگر «مضاف» باشد عبارت بکلی غلط میشود. ۵ - نسخهٔ خطی «ینی جامع» و چاپ «پ» و در نسخهٔ خطی «ینی جامع» چاپ «پ» پس از «افعال» (ای الحركات) است ولی دسلان آنرا اول الحركات ترجمه کرده و مینویسد: مقصود حروفی است که بافعال مجرد افزوده میشوند تا از آنها افعال مزید به معانی جدیدی پدید آید و در بعضی موارد این حروف فعل لازم را متعدی میکنند و برعکس.

هنگام گفتگو نسبت بزبان عرب درازتر است. و این معنی را گفتار پیامبر (ص) نشان میدهد که فرمود: «جوامع کلم^۱ بمن ارزانی شده و گفتار من بحد کافی مختصر و موجز است».

بنابراین حروف و حرکات و اشکال را در لغت عرب از نظر دلالت کلمه بر- مقصود اعتباری است که برای استفاده از این منظور نیاز به تکلف صنعتی نیست و آن ملکه‌ایست که در زبان ایشان وجود دارد و آنرا خردسالان از بزرگسالان و متأخران از پیشینیان فرا میگیرند چنانکه کودکان ما در این روزگار زبانمان را می‌آموزند. اما از دورانی که اسلام پدید آمد و عرب برای بدست آوردن کشور- هایی که ذر زیر نفوذ و قدرت ملتها و دولتهای دیگر بود حجاز را ترك گفت و با دیگر اقوام در آمیخت، آن ملکه نیز تغییر یافت بسبب آنکه بدان ملکه از راه گوش، کلمه‌ها و اصطلاحاتی متخالف از مردم مستعرب^۲ القا میشد در حالیکه گوش سرچشمه ملکه‌های زبانی است از این رو در نتیجه اینگونه القا آتی که مغایر آن ملکه بود فساد بدان راه یافت و بعلت اعتیاد گوش رفته رفته طبع وی به آنها متمایل شد و دانشمندان^۳ آن قوم ترسیدند که ملکه زبان آنان بمرور زمان بکلی تباه شود و در نتیجه فهم قرآن و حدیث دشوار گردد از این رو برای حفظ این ملکه قوانین مطردی مشابه کلیات و قواعد از مجاری کلام عرب استنباط کردند و دیگر انواع سخنان را با آنها می‌سنجیدند و مسائل همانند را بیکدیگر ملحق می‌ساختند مانند اینکه: فاعل مرفوع و مفعول منصوب و مبتدا مرفوع است. سپس دریافتند که بسبب تغییر این حرکات دلالت الفاظ نیز تغییر می‌یابد از این رو اصطلاحات خاصی برای قواعد مزبور وضع کردند چنانکه حرکات مزبور را بنام «اعراب» خواندند و موجبی را که سبب این تغییر میشود «عامل» نامیدند و مانند اینها. و همه اینها اصطلاحات

۱ - جوامع کلم، سخنانی است که دارای معانی بسیار و الفاظ اندک باشند. و ابن‌انیرگوید: کلمه‌های جامع معانی. رجوع به المثل السائر تألیف ابن‌انیر شود. ۲ - مستعرب: عجم (غیر عرب) که بزبان عرب سخن گوید. ۳ - ن. ل. خردمندان.

خاصی شد و آنها را بقید کتابت آوردند^۱ و آن را صنعتی مخصوص برای ایشان قرار دادند و کلیه قواعد و اصطلاحات این صنعت را «نحو» نامیدند.

و نخستین کسی که در این باره تألیف آغاز کرد ابوالاسود دؤلی از قبیله بنی-کنانه بود و گویند که او به اشاره علی (ع) بدین منظور همت گماشت چه علی (ع) تغییر ملکه را مشاهده کرد و از این رو به ابوالاسود دستور داد آنرا حفظ کند و او برای ضبط آنها بقوانین محدود و معینی که استقرا شده بود متوسل گردید، آنگاه پس از وی دیگران نیز در این باره کتابهایی نوشتند و قواعد مزبور به خلیل بن احمد فراهیدی رسید که همزمان رشید بود و مردم در آن روزگار بیش از حد بدان نیازمند بودند، زیرا ملکه زبان از میان عرب رخت بر بسته بود این است که خلیل-ابن احمد به تهذیب آن صنعت پرداخت و ابواب آنرا تکمیل کرد. آنگاه سیویه آن علم را از وی اخذ کرد و فروع آنرا تکمیل نمود و دلایل و شواهد بسیاری بر آن افزود و کتاب مشهور خود را وضع کرد و این کتاب بمنزله راهنمایی برای کلیه کسانی شد که پس از وی در این فن به تألیف پرداختند.

سپس ابوعلی فارسی و ابوالقاسم زجاج^۲ کتب مختصری برای متعلمان تألیف کردند و همان روشی را که سیویه در کتاب خود ابداع کرده بود پیش گرفتند. پس از چندی در باره این صنعت کتب مفصل تألیف شد و میان علمای آن در کوفه و بصره دو شهر قدیم عرب اختلاف روی داد و دلایل و براهین هر دو دسته فزونی یافت و شیوه تعلیم کوفی و بصری با هم مابینت پیدا کرد و بسبب کشمکش و اختلاف نحویان در قواعد مزبور در باره اعراب بسیاری از آیات قرآن اختلاف نظر پدید آمد و فرا گرفتن این همه اختلافات و نظریات گوناگون برای متعلمان دشوار شد و وقت آنان را تباه میکرد. از این رو متأخران شیوه اختصار را

۱- در نسخه خطی «ینی جامع» بجای «فقیدها بالکتاب» «فقیدها بالکلیات» است. ۲- در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «ب» زحاحی است.

برگزیدند و بسیاری از کتب مطول پیشینیان را مختصر کردند و در عین حال کلیه اصول و قواعدی را که نقل شده بود بطور جامع در آن مختصرها گنجانیدند. چنانکه ابن مالک این شیوه را در کتاب «تسهیل» و نظایر آن بکار برد و برخی هم تنها بنقل مبادی، برای متعلمان اکتفا کردند چنانکه زمخشری در کتاب «مفصل» و ابن حاجب در «مقدمه» خویش بدین روش گرایشیدند و چه بسا که این قواعد را به اسلوبی خاص بنظم آوردند مانند ابن مالک در دو ارجوزه کبری و صغری و ابن معطی^۱ در ارجوزه الفیه. و خلاصه تألیف در این فن بحدی بسیار است که بشمار نمی آید و ممکن نیست بر همه آنها دست یافت و شیوه‌های تعلیم آن نیز مختلف است. چنانکه روش متقدمان با روش متأخران مغایر است و شیوه کوفیان با بصریان و بغدادیان با اندلسیان تفاوت دارد و هر یک طریقه خاصی برگزیده‌اند. و بسبب انحطاط و نقصان عمران و تمدن نزدیک بود این صنعت منقرض شود و بسر نوشت دیگر علوم و صنایع که در مرحله انحطاط هستند دچار گردد.

ولی در این دوران دیوانی «کتابی» از مصر بمغرب رسید و بدست ما افتاد که بسیار جامع است این کتاب منسوب به جمال الدین بن هشام از علمای آن سرزمین است مؤلف کتاب مزبور احکام اعراب را اجمالا و تفصیلا در آن بطور کامل و جامع گرد آورده و در باره حروف و مفردات و جمله‌ها سخن رانده و در بیشتر ابواب این صنعت مکررات را حذف کرده و آنرا «مغنی» در اعراب نامیده‌است. و هم مؤلف بیادآوری کلیه نکته‌های اعراب قرآن پرداخته و آنها را در ضمن ابواب فصول و قواعدی ضبط کرده است چنانکه کلیه ابواب آن منظم شده است، و ما از خواندن آن بدانش فراوانی دست یافتیم که بمقام بلند و وفور بضاعت مؤلف

۱ - یحیی بن معطی از قبیله زواوه در ناحیه کابیلی Kabyliه و مؤلف چندین رساله در نحو است. وی بسال ۶۲۸ هـ (۱۲۳۱ - ۱۲۳۰ م) در قاهره درگذشت و الفیه او تا زمانیکه ابن مالک الفیه خود را تألیف کرد شهرت فراوانی داشت. نسخه‌های خطی الفیه ابن معطی بسیار کمیاب است. (حاشیه دسلان ج ۳ ص ۳۱۲)